

حکمت‌گرا

ماهنامه تخصصی پژوهشکده
مطالعات بنیادین امنیت

شماره یازدهم. تیرماه ۱۴۰۵

امنیت شناختی در اندیشه و سیره قائد شهید حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای رحمته الله علیه
تشبیع‌های جاودانه تشیع از بدرقه قائد شیعه در بغداد تا بدرقه قائد امت در تهران
راهبرد پنهان‌ماندگی فرماندهان و مقامات در نبرد از منظر فقه و سیره
نظام تکالیف در جهاد دفاعی؛ از وجوب عمومی تا تقسیم نقش‌ها
دیپلماسی در وضعیت تعلیق جنگ و حدود فقهی مذاکره
واکاوی قاعده تمرکزگرایی با محوریت امام جامعه
چله‌نشینی یک ملت؛ از فقدان رهبر تا بلوغ تمدنی
تحلیلی قرآنی از تکامل جهاد ملت ایران
استمرار جنگ، تا اخراج دشمن از منطقه
طوفان اراده‌ها در بدرقه قائد شهید
فریب صلح





کلام امام

اگر گمان بکنید که در تمام دنیا، رئیس جمهورها و سلاطین و امثال اینها، یک نفر را مثل آقای خامنه‌ای پیدا بکنید که متعهد به اسلام باشد و خدمتگزار، و بنای قلبی‌اش بر این باشد که به این ملت خدمت کند، پیدا نمی‌کنید. ایشان را من سال‌های طولانی می‌شناسم، و در آن زمانی که اوّل نهضت بود ایشان وارد بود و به اطراف برای رساندن پیام‌ها تشریف می‌بردند، و بعد از این هم که این انقلاب به اوج خودش رسید، ایشان حاضر واقعه بود همه جا، تا آخر و حالا هم هست. یک نعمت خدا به ما، این است که داده.

۱۰ بهمن ۱۳۶۱ - روح الله الموسوی الخمينی



اللهم صل على خيرنا



کلام اول

بخشی از پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی سید مجتبی حسینی خامنه‌ای علیه السلام

ابتدائاً باید وضع و موقف خود در باب رأی مجلس محترم خبرگان را مختصراً بیان نمایم. این خادم شما سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای همزمان با شما و از طریق سیمای جمهوری اسلامی از نتیجه‌ی رأی مجلس محترم خبرگان مطلع شدم. برای بنده تکیه زدن بر جایی که محلّ جلوس دو پیشوای عظیم الشان، خمینی کبیر و خامنه‌ای شهید بوده، کاری سخت است؛ زیرا این کرسی سابقه‌ی جلوس کسی را دارا است که بعد از بیش از شصت سال مجاهدت در راه خدا و گذشتن از انواع لذایذ و راحتی‌ها، به گوهری تابناک و چهره‌ای ممتاز، نه فقط در عصر حاضر، بلکه در طول تاریخ حکمرانان این کشور بدل شده است. هم حیات و هم نوع مرگ او عجیب با شکوه و عزّتی ناشی از تکیه به حق بود. من این توفیق را داشتم که پیکر ایشان را بعد از شهادت زیارت کنم؛ آنچه دیدم کوهی از صلابت بود؛ و شنیدم که مشت دست سالمش را گره کرده بود. در مورد وجوه مختلف شخصیت ایشان اهل اطلاع باید مدّتها چیزها بگویند. در این مجال اکتفا به همین مجمل نموده، تفصیل را واگذار به موقعیتهای مناسب دیگری میکنم. این است علّت سختی تکیه بر کرسی رهبری بعد از چنین کسی. تمیم این فاصله تنها با استعانت از حضرت حق و یاری شما مردم ممکن است. در ادامه لازم است نکته‌ای را که ربط مستقیمی به اصل کلام بنده دارد، مورد تأکید قرار دهم؛ آن نکته این است که از جمله هنرهای رهبر شهید و سلف کبیر ایشان، وارد کردن مردم در همه‌ی عرصه‌ها و بصیرت و آگاهی دادن مستمر به ایشان، و در مقام عمل تکیه بر نیروی آنان بود. ایشان این‌طور معنای حقیقی جمهور و جمهوریت را فعلیت بخشیدند و از عمق جان هم به آن معتقد بودند. اثر واضح این مطلب در این چند روزی که کشور بدون رهبر و بدون فرمانده کلّ قوا بود، دیده شد. بصیرت و هوشمندی ملّت بزرگ ایران در واقعه‌ی اخیر و پامردی و شجاعت و حضورش، دوست را به تحسین و دشمن را به حیرت واداشت. این شما مردم بودید که کشور را رهبری و اقتدار آن را ضمانت کردید. آیه‌ای که در صدر این نوشتار آوردم، به این معنی است که هیچ‌آینی از آیات الهی نیست که یا مهلتش تمام شود یا به فراموشی سپرده شود، مگر اینکه از ناحیه‌ی حضرت حق (جلّ و علا)، مثل یا برتر از آن به جایش داده شود. مناسبت استفاده از این آیه‌ی شریفه این نیست که این بنده در حدّ رهبر شهید باشم؛ چه رسد به اینکه بخواهم برتر از ایشان فرض شوم؛ بلکه جهت ذکر آیه‌ی مبارکه، توجه دادن به نقش بجا و پُررنگ شما ملّت عزیز است. اگر آن نعمت عظمی از ما سلب شد، به جایش بار دیگر حضور عمّارگونه‌ی ملّت ایران به این نظام اعطا گشت. این را بدانید: اگر قدرت شما در صحنه ظاهر نشود، نه رهبری و نه هیچ یک از دستگاه‌های مختلف که شأن واقعی آنها خدمت به مردم است، کارایی لازم را نخواهند داشت.

سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای ۲۱ اسفند ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: پژوهشکده مطالعات بنیادین امنیت
مدیر مسئول: حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی کریمی
سر دبیر: یونس خواجهوندی

پل ارتباطی: @bonyadin1403



۸	طوفان اراده‌ها در بدرقه قائد شهید
۱۲	تشییع های جاودانه تشیع از بدرقه قائد شیعه در بغداد تا بدرقه قائد امت در تهران
۱۴	چله نشینی یک ملت؛ از فقدان رهبر تا بلوغ تمدنی
۱۷	امنیت شناختی در اندیشه و سیره قائد شهید حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای رحمته الله علیه
۲۳	استمرار جنگ، تا اخراج دشمن از منطقه
۲۶	واکاوی قاعده تمرکزگرایی با محوریت امام جامعه
۳۱	دیپلماسی در وضعیت تعلیق جنگ و حدود فقهی مذاکره
۳۷	نظام تکالیف در جهاد دفاعی؛ از وجوب عمومی تا تقسیم نقش‌ها
۴۲	فریب صلح
۴۶	تحلیلی قرآنی از تکامل جهاد ملت ایران
۵۲	راهبرد پنهان ماندگی فرماندهان و مقامات در نبرد از منظر فقه و سیره

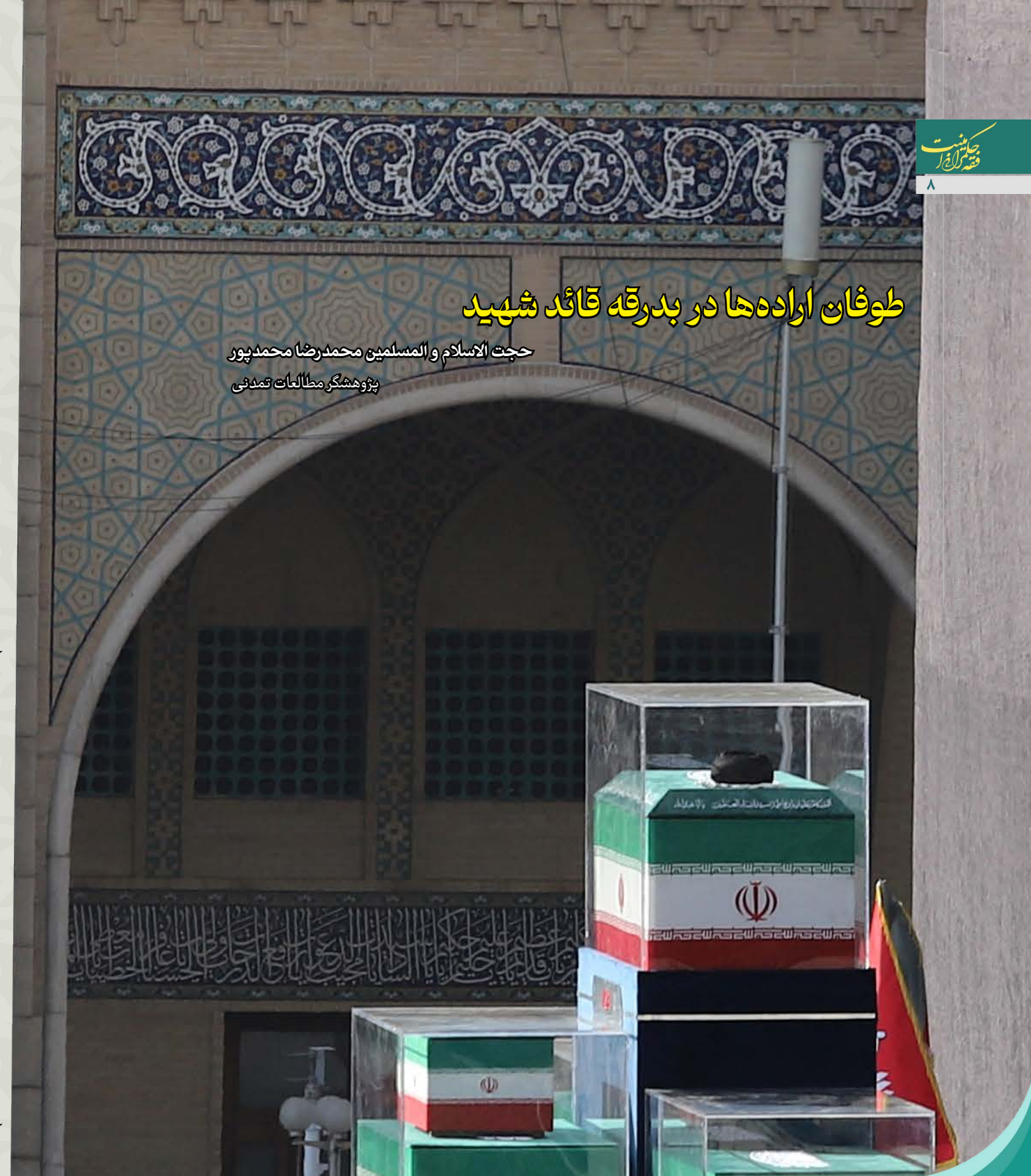
سختی با مخاطب

پژوهشکده مطالعات بنیادین امنیت همواره دغدغه‌مند گره‌گشایی علمی از مسائل نوپدید و پیچیده‌ای است که جهان معاصر پیش روی اندیشه دینی و فقه اسلامی قرار داده است. یکی از عرصه‌های حیاتی و بسیار مهم که نیازمند پژوهش عمیق و نظریه پردازی فقهی است حوزه فقه امنیت است. در دنیای امروز که اطلاعات با سرعت سرسام آوری جابجا می‌شود و ابعاد امنیت فردی اجتماعی ملی و حتی جهانی دستخوش تحولات عظیمی شده است، تبیین احکام و قواعد شرعی مرتبط با تولید حفظ و استفاده از اطلاعات و همچنین مبانی فقهی تأمین و حفظ انواع مختلف امنیت از اهم وظایف حوزه‌های علمیه و مراکز پژوهشی دینی به شمار می‌رود. تلاش ما در این پژوهشکده کاوش در این عرصه، طرح پرسش‌های جدید و ارائه پاسخ‌های علمی مبتنی بر منابع غنی فقه شیعه برای دستیابی به فهم عمیق‌تر و کاربردی‌تر از نسبت دین و این مفاهیم کلیدی است. لازم به تأکید است که آنچه در این پژوهشکده در قالب مقالات نشست‌ها و سایر تولیدات علمی ارائه می‌شود حاصل فرآیندهای پژوهشی مباحثات علمی و نظریه‌پردازی در مقام توسعه و تعمیق علم فقه در حوزه فقه امنیت است. بنابراین مطالب مطرح شده در این مجموعه صرفاً در جایگاه نظریه علمی و یافته‌های پژوهشی است و هدف اصلی آن پیشبرد مرزهای دانش فقهی و ایجاد بستری برای گفتگوی علمی و تبادل نظر میان نخبگان و پژوهشگران این حوزه است.

طوفان اراده‌ها در بدرقه قائد شهید

حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا محمدپور

پژوهشگر مطالعات تمدنی



در نگاه نخست و با سنج‌های مادی، آنچه در آن روزهای پراشتهاب و تاریخی در پهنه خیابان‌های تهران، قم و مشهدالرضا رقم خورد، تنها آیین بدرقه پیکر مطهر رهبر شهید انقلاب اسلامی می‌نمود؛ وداعی باشکوه و اندوه‌بار با ابرمردی که بیش از سه دهه پرفراز و نشیب، در میان طوفان‌های سهمگین دشمنی و کینه‌توزی‌های متراکم شیاطین عالم، سکان هدایت سفینه انقلاب اسلامی را با اقتداری پیامبرگونه بر عهده داشت. او عمر مبارک، نفس‌های قدسی و جان پاک خویش را در راه عزت اسلام، استقلال بلامنازع ایران و اعتلای پرچم جمهوری اسلامی سپری کرد و سرانجام نیز خون پاکش را فدای این آرمان سترگ نمود. اما تاریخ گواه است که اگر آن حماسه بی‌بدیل و آن خروش اقیانوس‌وار ملت، تنها به بدرقه یک کالبد خاکی و تشییع یک پیکر تقلیل می‌یافت، حقیقت سترگ و راز سربه‌مهر آن حضور تا ابد نادیده انگاشته می‌شد. تشییع شگفت‌انگیزی که در آن روزها جهان را مبهوت خویش ساخت، بیش از آنکه صرفاً بدرقه جسم مبارک و مجروح رهبر شهیدمان به سوی آرامگاه ابدی باشد، رستاخیزی برای تجدید میثاق و بیعتی دوباره و خونین با راه، مکتب و اندیشه زلال ایشان بود. میلیون‌ها ایرانی غیور و سلحشور که در آن ایام فراموش‌نشده‌ی خیابان‌های پایتخت، حرم امن قم و حریم قدسی مشهد را به تسخیر گام‌های استوار و شانه‌های لرزان خویش درآوردند، تنها برای مویه‌گری و ادای احترامی تشریفاتی به پیشگاه رهبر شهید انقلاب گرد هم نیامده بودند. آنان از چهارگوشه این خاک پهناور جوشیدند و سیل آسا به میدان آمدند تا با غریوی رعدآسا به گوش تاریخ برسانند که با قدم‌هایی استوارتر از گذشته و بازوانی پولادین‌تر از همیشه، در همان مسیر صعب اما شکوهمندی گام برمی‌دارند که قائد شهید امت با خون خویش ترسیم کرده بود. سوگمندان و با قلب‌هایی مالا مال از داغ، آن تشییع

بی‌نظیر، آخرین دیدار عمومی و عینی مردم با رهبر شهید انقلاب بود. میلیون‌ها ایرانی، از پیر و جوان، از شیرزنان تا دلاورمردان، در صفی به وسعت یک تمدن، پیکر ارباب‌اربابی رهبر خویش را چونان نگینی بر دوش گرفتند و با اشک‌هایی که بوی غیرت و انتقام می‌داد، با او وداع کردند. اما این وداع، این آخرین دیدار ظاهری، هرگز آخرین منزل میثاق ما نبود و نشد. نسبت شگرف و درهم‌تنیده میان این ملت و رهبر انقلاب، هیچ‌گاه در حصار یک رابطه عاطفی گذرا و شورمندی مقطعی خلاصه نمی‌شد که با پایان حیات دنیوی ایشان و درنگ تپش‌های آن قلب آسمانی، به خاموشی بگراید. این پیوند، ریشه در یک «عقد اخوت تاریخی» و یک آرمان جهان‌شمول داشت؛ بر پایه مسیری شکل‌گرفته بود که سال‌ها پیش، در عصر غم‌بار اما حماسه‌ساز چهاردهم خردادماه ۱۳۶۸ و در کوران از دست دادن بنیان‌گذار کبیر انقلاب آغاز شد و تا به امروز، از دل آتش و خون، با صلابت تداوم یافته است. از همین رو، آن اقیانوس انسانی در روزهای تشییع را هرگز نباید خط پایان این راه پنداشت؛ بلکه آن روزها، نقطه جوشش و تجدید عهد ملتی بود که در کوره حوادث آبدیده شده و تصمیم گرفته بود همان مسیر را با استقامت، صلابت و جنگاوری بیشتری ادامه دهد. شاید به همین دلیل روشن است که باید آن تشییع بی‌نظیر، آن آخرین دیدار و آن وداع جان‌سوز را «حماسه بیعت با راه امام شهید» نامید. بیعتی که نه در پستوهای سیاست و نه صرفاً با لفاظی‌های زبانی، که در آوردگاه خیابان‌ها و با حضور حماسی جان‌ها شکل گرفت. میلیون‌ها انسان آزاده‌ای که در آن مناسک عظیم شرکت جستند، با گوشت، پوست و استخوان خویش اعلام کردند که راه آزادگی، استراتژی مقاومت و دفاع از عزت ایران اسلامی، با شهادت رهبر انقلاب نه تنها متوقف نگردید، بلکه با خون او تضمین و تسریع شد.

در منطق فقه حکومتی و سیره نظامی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در نبردهای سرنوشت سازی چون احد و موه، آن گاه که سرداری به خون می غلتید و کالبد خاکی اش در غبار کارزار از نظرها پنهان می ماند، رایب فتح و پرچم هدایت هرگز بر زمین نمی افتاد. شهادت فرمانده، به جای آنکه شیرازه سپاه حق را از هم بپاشد، خون غیرت را در رگ های تک تک مجاهدان به جوش می آورد و هر سرباز را به یک فرمانده بدل می ساخت. ملت ایران با درک عمیق از همین سنت الهی، پیکر رهبر خویش را بر دوش کشید تا بار دیگر به این حقیقت گواهی دهد که «اندیشه» و «مکتب» یک رهبر الهی را نمی توان با گلوله و کینه ترور کرد. جسم آقای شهید ما را به خاک سپردند، اما راه، مرام و اندیشه آن عزیز قهرمان، در جان میلیون ها جوان تازه نفس تکثیر شد و رویید. در کنار این حقیقت درخشان و حماسی، آن تشییع تاریخی معنای ژرف دیگری نیز در بطن خود می پروراند؛ معنایی که شاکله

و هندسه قدرت آینده جمهوری اسلامی را با خطوطی از جنس نور و اقتدار ترسیم می کرد. آن حضور طوفانی و بی کران، تنها بیعت با گذشته و وداع با رهبر شهید انقلاب نبود، بلکه حماسه بیعت با رهبر جدید انقلاب اسلامی نیز به شمار می رفت. ملت خردمند و بصیر ایران، در امتداد همان نگاه استراتژیک و ولایت مدارانه ای که طی دهه های پر آشوب گذشته با موفقیت تجربه کرده بود، استمرار راه، مکتب و مرام رهبر شهید انقلاب را در قامت رهبری جدید متجلی دید. از همین رو، گام هایی که در آن روزها بر سنگفرش خیابان ها کوبیده می شد، تنها ادای احترامی سوگوارانه به تاریخ نبود، بلکه اعلام وفاداری سلحشورانه به آینده بود. خلعت ولایت و پرچم هدایت امت، در میان اشک ها و تکبیرها، بر دوش رهبری جدید قرار گرفت تا جبهه حق، حتی برای لحظه ای در برابر آرایش جنگی باطل، بی علمدار نماند. در عین حال، نباید از پیام بیرونی و پژواک بین المللی این حضور آخر الزمانی غافل شد. در آن روزها، چشمان وحشت زده جهان استکبار، امپراتوری های رسانه ای غرب و اتاق های فکر شیاطین، مبهوت این شکوه بی بدیل و این نظم انقلابی ماندند. تشییع های ده ها میلیونی به هم پیوسته در آن ایام، پاسخی کوبنده،

رعد آسا و دندان شکن به دشمن دون صفت و تمامی کینه توزانی بود که در توهمات خام و محاسبات مادی خویش گمان می بردند با ترور، خباثت و شهادت مظلومانه رهبر عزیزمان، قطار پرشتاب انقلاب از حرکت باز خواهد ایستاد و شیرازه این تمدن نوین از هم خواهد گسست.

آن حضور خیره کننده، تنها یک مراسم سوگواری منفعلانه نبود؛ بلکه یک «مانور قدرت» و یک پیام تاریخی با بردی به گستره جهان بود. پیامی که با وضوح، قاطعیت و صراحت هرچه تمام تر به استکبار جهانی مخایره کرد که شهادت رهبر انقلاب، نقطه پایان راه ما نیست، بلکه آغاز فصل تازه ای از مسئولیت ملتی است که برای اقامه حق مبعوث شده است. این خروش ملی به روشنی نشان داد که راه قائد شهید، حضرت آیت الله خامنه ای رضوان الله تعالی علیه، نه صرفاً در قاب خاطره ها و یادها، بلکه در شریان های حیاتی و اراده پولادین یک ملت زنده ادامه دارد. جهان در آن روزها به چشم خود دید که قدرت بازدارندگی ایران، تنها در سیلوه های موشکی و زرادخانه های نظامی اش نهفته نیست، بلکه قدرت اصلی این سرزمین، در قدم های میلیون ها انسانی است که مرگ سرخ را به زندگی ننگین زیر سایه استکبار ترجیح می دهند. به تمامی این دلایل متقن و شواهد عینی، آن روزهای شکوهمند را باید «ایام الله

رستاخیز بیعت» نامید. بیعتی ناگسستنی با راه نورانی امام شهید، و بیعتی به استواری کوهساران با استمرار آن راه پرصلابت، در پرتو زعامت و رهبری حضرت آیت الله سیدمجتبی خامنه ای. ملتی که در مکتب عاشورا قد کشیده است، نیک می داند که انتقال پرچم از دست سرداری به سردار دیگر، سنت دیرینه احرار عالم است. ما در آن خیابان های مملو از اشک و حماسه، آموختیم که چگونه فقدان را به نهاد، و سوگ را به شمشیر آخته در برابر دشمن تبدیل کنیم. و مگر نه این است که در فرهنگ لغت ما و در رسم نانوشته ما با شهیدان، واژه ای به نام «خدا حافظی» و «پایان» وجود ندارد؟ ما در آن روزهای سخت و استخوان سوز، در کنار پیکر مطهر رهبر شهیدمان هرگز نگفتیم «خدا حافظ»؛ ما با چشمانی بارانی اما نگاه هایی نافذ گفتیم: «به امید دیدار... به امید دیدار در هنگامه فتح نهایی و در بزم هم نشینی با سیدالشهدا علیه السلام».

اما تا فرارسیدن آن وعده محتوم الهی و تا روزی که زمین وارثان حقیقی خویش را بشناسد، عهد ما با عزیز شهیدمان، همچون کوه دماوند استوار و خدشه ناپذیر باقی ماند. در آن روزهای تشییع، هم قسم شدیم که راه مقدسش را با جانی شیفته ادامه دهیم، از آرمان های جهان شمولش چونان ناموس خویش پاسداری کنیم، و پرچمی را که او با صلابت و اقتدار تمام در برابر طوفان های سهمگین تاریخ بر دوش کشیده بود، حتی برای لحظه ای بر زمین نگذاریم. این نه یک ادعا، که مانیفست ابدی ملتی است که حیات خویش را در جهاد، و بقای خویش را در شهادت می جوید.



تشییع های جاودانه تشیع

از بدرقه قائد شیعه در بغداد تا بدرقه قائد امت در تهران

علی اصغر اسلامی تنها

عضو هیئت علمی گروه مطالعات فرهنگی و ارتباطات دانشگاه باقر العلوم

تاریخ، گاه در یک لحظه، چنان گره می خورد که نسل ها برای گشودن راز آن، قرن ها به تأمل می نشینند. تشیع شیخ مفید، یکی از همان گره های زرین تاریخ تشیع است؛ بدرقه ای که در آن، شیعه با پیکر پاکی وداع گفت، اما با روح یک مکتب، پیمانی ابدی بست. اساسا تشیع زعما و علمای شیعه، نه آداب وداع جمعی با مردن، که آیین به ودیعه گرفتن دوباره زندگی است.

آیت الله العظمی شهید خامنه ای، در پیام ماندگار خود به کنگره هزاره شیخ مفید، این رویداد عظیم را آنچنان به تصویر کشیده که گویی نه، هزار سال پیش، که امروز، در برابر چشمان ما رخ می دهد. امین ادب ایران، با بیانی شیوا و نافذ، به زیبایی پرده از چهره آن زعیم «مرزبان هویت شیعه» برمی دارد و تشیع او را، نه پایتخت عباسی و طوفان تعصب ها و بددل بها نتوانسته بود چراغ علم و عملی را خاموش سازد که به شجره زیتونه علوم قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام، متصل گشته و با مصباح خرد بشری تالو یافته بود.

و خار و خاشاک کج فهمی ها و بدسگالی ها نتوانسته بود در برابر آن شط خروشان سدا گردد که فقه و کلام و عقل و نقل را در بستر پر فیضش به سرزمین های حاصلخیز رسانیده بود. آن روز که پیکر مفید را انبوه خلائق تشیع کردند و به امامت سید شریف، علی مرتضی بر او نماز گزارند، دل هایی پراز کینه و تهی از کیاست و حکمت، این را پایان کار آن بزرگمرد شمرده و ساده اندیشان مرگ او را جشن گرفتند. اما چشم و دل هر فرزانه ای می توانست به وضوح دریابد که مرگ آن سالار فرزنانگان نمی تواند پایان کار کسی باشد و فیضان پنجاه ساله او، چشمه ساری از دانش و فرهنگ و اخلاق و حکمت، در فضای اندیشه بشری جاری ساخته و اراده الهی و سنت تاریخ، زاینده گی و فزاینده گی آن را در عبور جاودانه اش از لابلای نسل ها و دوره ها و قرن ها، تا رسیدن به دریای منتهای رشد نهایی بشر، تضمین کرده است.

آن روز بدن نحیف مفید در خانه اش در درب الریاح بغداد به زمین سپرده شد تا روزی به جوار بارگاه حضرت ابی جعفر جواد علیه السلام منتقل شود و در آن دارالسلام رحمت الهی بیارآمد، اما شخصیت سترگ او که پنهان کردنی و از یاد رفتنی نبود، پیوسته در برابر چشم زمان باقی ماند و هرگز از یاد نرفت، و در روند شکوفایی فقه و کلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام نقش برجسته خود را ایفاء کرد. امروز پس از گذشت هزار

سال از آن روز، تشکیل هزاره شیخ مفید به همت شما عزیزان، تجدید خاطره آن حادثه بزرگ و تجلیل از آن قله علم و تقوا است که گذشت ده قرن و رشد ده قری علم و فرهنگ نتوانسته است از سرافرازی او بکاهد و او را از نظرها بیندازد.

اکنون فقیه راوی این روایت، خود، سالها بعد، نه فقط در قامت استوار یک مرزبان راحل بلکه یک ولی راهبر شهید، تشیع دیگری خواهد شد؛ این بار، نه در بغداد عباسی که در تهران علوی و نه با دهها هزار، که با دهها میلیون مشتاق، تشیعی که بزرگترین بدرقه تاریخ بشر تا کنون خواهد شد إن شا الله، تا به جوار بارگاه حضرت ابالحسن رضا علیه السلام منتقل شود و در آن دارالسلام رحمت الهی بیارآمد. تاریخ شیعه گرچه لبریز از بغض تشیع های غریبانه و مظلومانه ائمه اطهار است اما از تشیع با شکوه شیخ مفید تا تشیع سید قائد شهید، همه بدرقه های بزرگ علما و شهدا، یک حقیقت واحد را فریاد می کنند. مکتب زندگی ساز اهل بیت علیهم السلام تا رسیدن به ظهور منجی عالم بشریت، با فقاها و شهادت، جاودانه می ماند.

پیام به کنگره جهانی هزاره شیخ مفید



چله نشینی یک ملت؛ از فقدان رهبر تا بلوغ تمدنی

خانم زینب صفایی

پژوهشگر مطالعات تمدنی

در جهان مدرن، که همه چیز با سرعت تعریف می شود و سیاست و رزی غالباً در واکنش های فوری و مصرف رسانه ای رویدادها خلاصه می گردد، تأخیر چهارماهه در تشییع پیکر رهبر شهید، آیت الله خامنه ای، نوعی ناهم زمانی تاریخی به شمار می آید. در منطق رایج رسانه ای، هر حادثه ای باید در کوتاه ترین زمان ممکن روایت، مصرف و تفسیر شود تا از مدار توجه عمومی خارج نگردد. اما ملت ایران، در اقدامی که در ظاهر برآمده از ضرورت های امنیتی بود، در باطن وارد نوعی «توقف آگاهانه زمان» شد؛ توقفی که نه نشانه تعلل، بلکه مقدمه بلوغ بود. این ۱۲۰ روز، فاصله میان مرگ فیزیکی و تولد نمادین بود. تأخیر در تشییع، نقص در اجرا نبود؛ ضرورتی تمدنی برای هضم سنگینی یک فقدان تاریخی بود. جامعه ای که با فقدان رهبری در چنین سطحی مواجه می شود، اگر بی درنگ وارد آیین وداع شود، ممکن است بیش از آنکه به فهم تاریخی برسد، در غلیان عواطف خام، خشم، بهت و آشفتگی فرو رود. اما این فاصله زمانی، امکان عبور از شوک اولیه و رسیدن به وقار جمعی را فراهم ساخت.

کالبدشناسی یک واقعه

وقتی یک رهبر در دل یک حمله نظامی یا واقعه ای بزرگ و ملی به شهادت می رسد، جامعه بلافاصله با وضعیتی مواجه می شود که روان شناسان اجتماعی از آن به «ترومای جمعی» تعبیر می کنند. در چنین لحظاتی، پیوندهای نمادین جامعه با کانون مرکزی قدرت به لرزه درمی آید. اگر تشییع در همان روزهای نخست انجام می شد، عواطف خام و ویرانگر بر فضای عمومی غالب می شد؛ عواطفی که بیش از آنکه متکی بر فهم تاریخی باشد، بر خشم، بهت و ناباوری تکیه داشت. اما این ۱۲۰ روز، به یک آزمایشگاه بزرگ اجتماعی تبدیل شد. در هفته های نخست، جامعه در مرحله شوک قرار داشت. برخی این سکوت را نشانه شکست یا سردرگمی می پنداشتند، حال آنکه در لایه ای عمیق تر، جامعه در حال درونی سازی فقدان بود. فقدان، از سطح یک خبر فراتر رفت و به مسئله ای وجودی برای تک تک افراد ملت تبدیل شد. ملت ایران در این چهار ماه، وارد نوعی سوگ کارکردی

شد؛ سوگی که در آن، حضور رهبر از دست رفته نه در قامت جسم، بلکه در قامت اندیشه، خاطره، راهبرد و معنا بازتعریف گردید. در طول این چهار ماه، غیبت فیزیکی پیکر، پارادوکسی عمیق ایجاد کرد. وقتی جسم یک شخصیت تاریخی در میان مردم نیست، جامعه برای پر کردن خلأ او ناگزیر به بازسازی ذهنی و نمادین روی می آورد. درست در همین نقطه است که یک شخص، از سطح فرد عبور می کند و به نهاد، معنا و حافظه جمعی تبدیل می شود.

در این روزها، روایت های شفاهی، خاطرات منتشر نشده، تحلیل های رفتاری، سخنان و وصیت های رهبر شهید، به مصالحی برای ساختن یک پیکره ذهنی بدل شد. هر خانواده، هر مسجد، هر دانشجو، هر کارگر و هر کنشگر اجتماعی، تصویری از رهبر را در ذهن خود بازآفرید. این تکرار تصویر در ذهن جمعی، نه موجب پراکندگی، بلکه سبب گسترش حضور او شد. اکنون او دیگر صرفاً یک فرد نبود؛



شهید آیت الله خامنه ای، رضوان الله تعالی علیه، به بخشی از هویت درونی میلیون ها نفر تبدیل شده بود. از همین رو، هنگامی که در روز تشییع، پیکر واقعی بازگشت، این حضور برای مردم صرفاً یک دیدار تازه نبود؛ بلکه تأیید عینی حقیقتی بود که ماه ها در ذهن و قلب آنان شکل گرفته بود. تشییع، لحظه پیوند اسطوره ذهنی با واقعیت عینی رهبر شهید بود. این تأخیر، ناخودآگاه جمعی ملت ایران را به یکی از اصیل ترین الگوهای تمدنی و آیینی خود پیوند زد: «اربعین». در سنت دینی ما، چهل روز فاصله میان شهادت و مناسک بازگشت، نه زمان فراموشی، بلکه فرصت بلوغ سوگ است. این ۱۲۰ روز، نوعی چله نشینی ملی بود؛ سه اربعین پیاپی برای عبور از هیجان، رسیدن به وقار و تبدیل اندوه به بصیرت. در این مدت، ملت از التهاب اولیه عبور کرد و به آرامشی آیینی و تمدنی رسید. هنگامی که مردم در روز تشییع با آرامشی عمیق و انضباطی خودجوش حرکت کردند، این رفتار محصول مستقیم همان دوره هضم و تأمل بود. این نظم، فرمانی اداری یا انضباطی پلیسی نبود؛ نظمی ارگانیک و تمدنی بود که از دل عبور از تروما پدید آمد.

تولد ملت تمدنی ایران

یکی از بزرگ ترین چالش های تمدن ها، دوران پس از رهبران کاریزماتیک است. تاریخ معاصر نمونه های فراوانی از دولت ها و نظام هایی را دیده است که به دلیل وابستگی بیش از اندازه به یک شخصیت محوری، با رفتن او دچار آشوب، خلأ قدرت یا فروپاشی ساختاری شدند. اما تأخیر چهارماهه در تشییع پیکر رهبر شهید، فرصتی کم نظیر برای نظام سیاسی و جامعه ایران فراهم کرد تا این انتقال دشوار را نه در فضای اضطرار، بلکه در فضای تداوم تجربه کنند. در این ۱۲۰ روز، جامعه ایران به صورت غیرمستقیم آموخت که چگونه بدون حضور فیزیکی رهبر، مسیر خود را ادامه دهد. این تجربه، گذار از

وابستگی کاریزماتیک به تعهد نهادی بود. مردم در این مدت دریافتند که راه، آرمان و نظم تاریخی یک ملت، فراتر از حضور جسمانی یک رهبر ادامه می یابد؛ مشروط بر آنکه آن رهبر پیش تر توانسته باشد خود را از سطح شخص به سطح اندیشه و نهاد ارتقا دهد. از این منظر، مردم در روز تشییع تنها برای دیدن یک فرد به خیابان نیامده بودند؛ آنان آمده بودند تا به پیمانی که در غیاب او میان خود و آرمان هایش بسته بودند، رسمیت ببخشند. تشییع، آیین بلوغ این پیمان بود؛ لحظه ای که ملت دریافت قدرت اصلی، نه فقط در شخص، بلکه در حرکت پیوسته، تاریخی و جمعی ملت نهفته است. این رخداد نشان داد که نظام سیاسی، از مرحله رهبرمحوری صرف عبور کرده و به مرحله ملت بنیانی نزدیک شده است؛ مرحله ای که در آن، رهبر نه حذف می شود و نه صرفاً در خاطره می ماند، بلکه در ساختارها، نهادها، اراده عمومی و حافظه تاریخی جامعه استمرار می یابد.

پیام روشن به جهان

تحلیلگران غربی معمولاً قدرت یک کشور را با شاخص های سخت می سنجند: بودجه نظامی، تعداد موشک ها، حجم تولید ناخالص داخلی یا توان فناوری. اما تشییع پیکر رهبر شهید پس از چهار ماه، پیامی متفاوت و عمیق تر به جهان مخابره کرد: ثبات درونی ایران، وابسته به رویدادهای آتی نیست. وقتی جهان مشاهده کرد که ایران نه تنها در این چهار ماه دچار شکاف و فروپاشی روانی نشد، بلکه با وقار، آرامش و انسجامی مثال زدنی به استقبال پیکر رهبر شهید خود رفت، بسیاری از معادلات تحلیلی پیشین فرو ریخت. این، نمایش نوعی «ژئوپلیتیک درونی» بود؛ قدرتی که نه فقط از جغرافیا، منابع یا توان نظامی، بلکه از ظرفیت هضم بحران و تبدیل فقدان به روایت پیروزی برمی خیزد. قدرت بازدارندگی ایران، تنها در توان نظامی آن نیست حتماً.

امنیت شناختی در اندیشه و سیره قائد شهید حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای

عسکر اسلامپور کریمی

پژوهشگر حوزه مطالعات امنیت

تحولات ارتباطی و گسترش رسانه های نوین در عصر شبکه ای، مفهوم امنیت را از عرصه های صرفاً نظامی، سیاسی و اقتصادی فراتر برده و آن را به حوزه ادراک، معنا، روایت و ذهنیت اجتماعی نیز کشانده است. در جهان معاصر، بخش مهمی از منازعات نه در میدان های فیزیکی، بلکه در میدان شناخت و ادراک انسان ها رخ می دهد؛ جایی که روایت ها، تصویرها، تحلیل ها و اخبار می توانند مسیر تصمیم گیری فردی و جمعی را تغییر دهند و افکار عمومی را در جهت مطلوب طراحان عملیات روانی سامان دهند. از این رو، «امنیت شناختی» به عنوان یکی از ابعاد نوپدید امنیت، ناظر به صیانت از نظام ادراکی جامعه در برابر تحریف، دروغ پردازی، شایعه سازی، عملیات روانی و دستکاری اطلاعات است. جامعه ای

که در معرض اختلال در فهم واقعیت قرار گیرد، حتی اگر از توان نظامی، اقتصادی و سیاسی برخوردار باشد، در حوزه انسجام اجتماعی، اعتماد عمومی و قدرت تصمیم گیری دچار آسیب های جدی خواهد شد. در منظومه فکری قائد شهید انقلاب اسلامی، مسئله امنیت شناختی با مفاهیمی همچون «تحریف»،

«جنگ روایت‌ها»، «جنگ نرم» و به‌ویژه «جهاد تبیین» پیوند خورده است. ایشان بارها هشدار داده‌اند که دشمنان انقلاب و کشور اسلامی ایران، در کنار فشارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی، تلاش گسترده‌ای برای تغییر ادراک عمومی و وارونه‌نمایی حقیقت به‌کار می‌گیرند. از این منظر، صیانت از حقیقت و روشن‌سازی واقعیت‌ها صرفاً یک فعالیت رسانه‌ای نیست، بلکه وظیفه‌ای دینی، اجتماعی و تمدنی است که ریشه در آموزه‌های قرآنی و مبانی فقهی دارد. هدف این یادداشت آن است که مفهوم «امنیت شناختی» را در اندیشه قائد شهید انقلاب، با تأکید بر مبانی قرآنی و فقهی آن، تحلیل کند و نشان دهد که «جهاد تبیین» چگونه می‌تواند به‌مثابه سازوکار اصلی تأمین این نوع امنیت در جامعه اسلامی مطرح شود.

۲. مفهوم امنیت شناختی در منظومه امنیتی اسلام



در اندیشه اسلامی، امنیت مفهومی چندبعدی است و تنها به حفظ جان، مال و مرزهای جغرافیایی محدود نمی‌شود، بلکه صیانت از ایمان، عقلانیت، هویت، انسجام اجتماعی و قدرت تشخیص جامعه را نیز دربرمی‌گیرد. قرآن کریم امنیت را در پیوند با هدایت، بصیرت و آشکار بودن حقیقت مطرح می‌کند؛ بدین معنا که جامعه‌ای که در آن مرز میان حق و باطل روشن باشد، از نوعی امنیت معرفتی و شناختی برخوردار است. در مقابل، هنگامی که حقیقت دچار تحریف، ابهام یا وارونگی شود، زمینه فتنه، آشفتگی اجتماعی و خطای جمعی فراهم می‌گردد. در این چارچوب، امنیت شناختی را می‌توان چنین تعریف کرد: صیانت از ادراک جمعی جامعه در برابر تحریف آگاهانه اطلاعات، دستکاری نظام معنایی، وارونه‌نمایی واقعیت‌ها و نفوذ روایت‌های دشمن در ذهنیت عمومی. بر اساس این تعریف، امنیت شناختی نه فقط مسئله‌ای رسانه‌ای، بلکه بخشی از امنیت عمومی و هویتی جامعه اسلامی است. قائد شهید امت در تحلیل تهدیدهای فرهنگی و رسانه‌ای عصر حاضر، مسئله «تحریف» را یکی از مهم‌ترین ابزارهای دشمن دانسته‌اند. به تعبیر ایشان، یکی از اهداف اصلی دشمنان، تحریف واقعیت‌ها و تغییر ادراک مردم نسبت به حقایق انقلاب اسلامی است. ایشان جریان تحریف را ذیل جنگ اراده‌ها تعریف کرده و فرموده‌اند: «اگر جریان تحریف شکست بخورد، جریان تحریم قطعاً شکست خواهد خورد؛ زیرا که عرصه، عرصه جنگ اراده‌ها است» (بیانات در سخنرانی تلویزیونی به مناسبت عید قربان، ۱۳۹۹/۰۵/۱۰). این بیان نشان می‌دهد که در منظومه فکری ایشان، امنیت شناختی بخش مهمی از امنیت عمومی جامعه است؛ زیرا دشمن پیش از آنکه بتواند اراده یک ملت را در میدان اقتصاد، سیاست یا نظامی‌گری بشکند، باید تصویر آن ملت از خود، از دشمن، از آینده و از راه طی‌شده را مخدوش کند. بنابراین، میدان شناخت، مقدمه بسیاری از میدان‌های دیگر است.

۳. مبانی قرآنی امنیت شناختی

یکی از مهم‌ترین مبانی قرآنی امنیت شناختی، اصل «تبیین» در مواجهه با اخبار و اطلاعات است. قرآن کریم

در سوره حجرات می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برای شما خبری آورد، تحقیق و بررسی کنید؛ مبادا از روی ناآگاهی به گروهی آسیب رسانید و سپس از کرده خود پشیمان شوید. (حجرات: ۶)

این آیه مسلمانان را به بررسی صحت اخبار فرا می‌خواند و هشدار می‌دهد که پذیرش بی‌تحقیق اطلاعات می‌تواند موجب آسیب‌های اجتماعی، اخلاقی و سیاسی شود. در واقع، این آیه یکی از بنیادی‌ترین اصول برای حفظ سلامت نظام اطلاع‌رسانی در جامعه اسلامی است. در جهان امروز که سرعت انتشار اخبار، شایعات و تصاویر ساختگی چند برابر شده است، اصل قرآنی تبیین، اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند. قائد شهید انقلاب نیز در تبیین جنگ نرم و عملیات روانی دشمن، بر ضرورت بصیرت، دقت و تقویت بنیه فکری جامعه تأکید کرده‌اند. از منظر ایشان، دشمن تنها به دنبال تغییر رفتار سیاسی جامعه نیست، بلکه در پی تغییر باورها، محاسبات و دستگاه تحلیل مردم است. از این رو، جامعه مؤمن باید در برابر هر خبر، روایت و تحلیل، با معیار تحقیق، عقلانیت و بصیرت برخورد کند. مبنای قرآنی دیگر در بحث امنیت شناختی، نهی از آمیختن حق و باطل است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ»؛ حق را با باطل نیامیزید و حقیقت را کتمان نکنید. (بقره: ۴۲) این آیه به‌صراحت هرگونه تحریف، پنهان‌سازی حقیقت و آمیختن واقعیت با دروغ را نکوهش می‌کند. اهمیت این موضوع در آن است که گاهی باطل به صورت آشکار عرضه نمی‌شود، بلکه در پوشش بخشی از حقیقت و همراه با پاره‌هایی از واقعیت مطرح می‌گردد. چنین حالتی خطرناک‌تر است؛ زیرا مخاطب، به دلیل مشاهده بخشی از حقیقت، در پذیرش کل روایت دچار خطا می‌شود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در خطبه‌ای گهربار می‌فرمایند که اگر باطل به‌صورت خالص عرضه شود، بر اهل حق پنهان نمی‌ماند و اگر حق نیز به‌صورت خالص عرضه گردد، زبان مخالفان بسته می‌شود؛ اما خطر در جایی است که حق و باطل با یکدیگر آمیخته شوند و زمینه تسلط شیطان بر پیروانش فراهم گردد (نهج البلاغه، خطبه ۵۰).

در منظومه فکری قائد شهید انقلاب، یکی از مهم‌ترین شیوه‌های جنگ رسانه‌ای دشمنان همین آمیختن حقیقت با دروغ و ایجاد ابهام در ذهن مخاطبان است. از این رو، مقابله با تحریف و روشن‌سازی حقیقت، یک وظیفه دینی و اجتماعی به‌شمار می‌رود. همچنین آیه شریفه: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ» تا هر کس هلاک می‌شود، از روی دلیل روشن هلاک شود و هر کس زنده می‌ماند، از روی دلیل روشن زنده بماند. (انفال: ۴۲)

بر اهمیت آشکار بودن حقیقت در جامعه تأکید دارد. این آیه نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری انسان‌ها باید بر اساس آگاهی، بی‌ته و روشنایی حقیقت باشد. بنابراین، ایجاد شرايطی که در آن واقعیت‌ها به‌روشنی برای جامعه تبیین شود، یکی از الزامات تحقق امنیت شناختی است.



۴. جهاد تبیین؛ راهبرد تحقق امنیت شناختی

در منظومه فکری قائد شهید امت، مفهوم «جهاد تبیین» مهم‌ترین راهبرد مقابله با تحریف و تأمین امنیت شناختی است. ایشان در سال‌های اخیر بارها تأکید کرده‌اند که در برابر جریان گسترده تحریف واقعیت‌ها، وظیفه نخبگان، عالمان، فعالان فرهنگی، رسانه‌ای و عموم مؤمنان آن است که با تبیین صحیح حقایق، مانع از گمراهی افکار عمومی شوند. ایشان در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش تصریح کردند که شرایط کنونی نیازمند «حرکت دفاعی و تهاجم ترکیبی با محوریت فریضه فوری و قطعی جهاد تبیین» است (بیانات، ۱۴۰۰/۱۱/۱۹). جهاد تبیین در حقیقت، تلاشی آگاهانه، مستمر و مسئولانه برای روشن‌سازی حقیقت، پاسخ‌گویی به شبهات، رفع ابهام، مقابله با تحریف و جلوگیری از سلطه روایت دشمن است. در شرایطی که دشمن با بهره‌گیری از ابزارهای رسانه‌ای می‌کوشد دستاوردهای جامعه اسلامی را کوچک جلوه دهد، ناکامی‌ها را بزرگ‌نمایی کند، امید اجتماعی را تضعیف نماید و مردم را نسبت به آینده بدبین سازد، سکوت در برابر چنین تحریف‌هایی می‌تواند به کاهش اعتماد عمومی و تضعیف سرمایه اجتماعی منجر شود. از این منظر، جهاد تبیین صرفاً یک فعالیت تبلیغی یا رسانه‌ای نیست، بلکه بخشی از دفاع شناختی جامعه اسلامی است. همان‌گونه که در برابر حمله نظامی، دفاع نظامی لازم است، در برابر حمله شناختی و رسانه‌ای نیز دفاع معرفتی، تحلیلی و تبیینی ضرورت دارد. البته جهاد تبیین تنها جنبه دفاعی ندارد؛ بلکه می‌تواند جنبه تهاجمی نیز داشته باشد، یعنی جامعه اسلامی باید بتواند روایت صحیح، فعال و مبتکرانه خود را از حقیقت، تاریخ، هویت، مقاومت و آینده ارائه کند.

۵. مبانی فقهی امنیت شناختی

در کنار مبانی قرآنی، می‌توان برای امنیت شناختی پشتوانه‌های فقهی متعددی نیز برشمرد. یکی از مهم‌ترین این مبانی، قاعده «حفظ نظام» است. بسیاری از فقه‌های شیعه، حفظ نظم و ثبات جامعه اسلامی را از مهم‌ترین واجبات دانسته‌اند؛ زیرا اختلال در نظم اجتماعی می‌تواند زمینه تضعیف دیگر ارزش‌ها و احکام دینی را فراهم آورد (فاضل لنگرانی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۳۵۶). در عصر حاضر، انتشار گسترده اخبار نادرست، تحریف واقعیت‌ها و القای روایت‌های دروغین می‌تواند به بی‌اعتمادی عمومی، آشفتگی ذهنی و اختلال اجتماعی بینجامد. از این رو، مقابله با چنین پدیده‌هایی را می‌توان در چارچوب قاعده

حفظ نظام تحلیل کرد. قائد شهید امت، حفظ نظام را واجب و از مهم‌ترین واجبات می‌دانستند و برای نظام اسلامی مرزهایی از جمله مرزهای سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و هویتی قائل بودند. از نظر ایشان، حفظ نظام صرفاً به معنای حفظ ساختار اداری و سیاسی نیست،



بلکه به معنای حفظ مجموعه اهداف، ارزش‌ها و آرمان‌هایی است که نظام اسلامی خود را متعهد به آن‌ها می‌داند؛ از جمله عدالت، پیشرفت، معنویت، علم، اخلاق، مردم‌سالاری، قانون‌گرایی و آرمان‌گرایی. ایشان تأکید داشتند که آرمان‌گرایی از مؤلفه‌های اصلی نظام اسلامی است و نظام اسلامی بدون آرمان‌گرایی، به امری سطحی و صوری تبدیل می‌شود (بیانات، ۱۳۹۵/۰۴/۱۲). مبانی فقهی دیگر، اصل «امر به معروف و نهی از منکر» است. در بسیاری از موارد، تحریف حقیقت، ترویج دروغ، شایعه‌سازی و ایجاد یأس اجتماعی نوعی منکر اجتماعی محسوب می‌شود. بر اساس این اصل، مؤمنان وظیفه دارند در حد توان خود، با چنین منکراتی مقابله کنند و از گسترش دروغ،

فساد فکری و تحریف حقیقت جلوگیری نمایند. قائد شهید انقلاب، امر به معروف و نهی از منکر را از ارکان اساسی اسلام می‌دانستند و تأکید می‌کردند که این فریضه، ضامن برپا داشتن دیگر فرایض اسلامی است. ایشان می‌فرمودند که هر فردی از احاد مردم باید خود را در گسترش نیکی و صلاح و برچیده

شدن زشتی، گمراهی و فساد مسئول بدانند (بیانات سال ۱۳۶۹، به مناسبت نخستین سالگرد ارتحال امام خمینی رحمه‌الله). مبانی فقهی دیگر، قاعده «نفی سبیل» است که برگرفته از آیه شریفه زیر است: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ خداوند هرگز برای کافران راه سلطه بر مؤمنان قرار نداده است. (نساء: ۱۴۱)

بر اساس این قاعده، در شریعت اسلامی هیچ‌گونه راه نفوذ، چیرگی و سلطه کفار بر مسلمانان پذیرفته نشده است. از این رو، سیاست‌ها و ساختارهای جامعه اسلامی باید به گونه‌ای تنظیم شوند که موجب نفوذ و سلطه بیگانگان و دشمنان بر جامعه اسلامی نگردند و عزت اسلامی خدشه دار نشود. قائد شهید انقلاب اسلامی در مواضع گوناگون بر این حقیقت تأکید داشتند که ملت ایران باید روی پای خود بایستد و از هرگونه ساختار وابسته بپرهیزد؛ زیرا وابستگی، دیر یا زود، به انقیاد و سپس به تضعیف امنیت می‌انجامد. ایشان می‌فرمایند: «دعوی با ایران هم سر همین است؛ این را بدانید. دعوی با جمهوری اسلامی این است که این، نظام سلطه‌گر و سلطه‌پذیر را نپذیرفته؛ سلطه‌گر که نیست، خودش را از سلطه‌پذیری هم بیرون آورده و پای این حرف ایستاده؛ همه‌ی دعوها سر این است، بقیه‌ی حرف‌ها بهانه است» (بیانات، ۱۳۹۴/۰۴/۲۰). قاعده نفی سبیل نیز می‌تواند پشتوانه‌ای مهم برای امنیت شناختی باشد. در عصر رسانه‌های فراگیر، یکی از مهم‌ترین ابزارهای سلطه، تسلط بر فضای ادراکی، رسانه‌ای و معنایی جوامع است. اگر دشمن بتواند مفاهیم، روایت‌ها، اولویت‌ها و دستگاه تحلیل یک جامعه را مدیریت کند، نوعی سلطه شناختی بر آن جامعه یافته است. بنابراین، تقویت قدرت تبیین، روشنگری و روایت‌سازی صحیح در جامعه اسلامی را می‌توان از مصادیق جلوگیری از سلطه فکری و فرهنگی دشمنان دانست.

۶. دلالت‌های اجتماعی امنیت شناختی

تأمین امنیت شناختی آثار مهمی در حیات اجتماعی جامعه اسلامی دارد. نخستین اثر آن، افزایش اعتماد عمومی است. هنگامی که اطلاعات صحیح، تحلیل‌های مستند و روایت‌های روشن در اختیار جامعه قرار گیرد، زمینه برای شایعه‌سازی، جنگ روانی و عملیات ادراکی دشمن کاهش می‌یابد. جامعه‌ای که نسبت به حقیقت دسترسی روشن‌تر دارد، کمتر دچار سردرگمی و اضطراب جمعی می‌شود. دومین اثر امنیت شناختی، تقویت انسجام اجتماعی است. جامعه‌ای که درک مشترکی از واقعیت‌ها، تهدیدها، فرصت‌ها و اهداف خود داشته باشد، در برابر فشارهای خارجی مقاوم‌تر خواهد بود. در مقابل، جامعه‌ای که روایت‌های متعارض، تحریف‌شده و دشمن‌ساخته بر ذهن آن حاکم شود، به تدریج دچار شکاف، بی‌اعتمادی و تردید در مسیر خود خواهد شد. سومین اثر، افزایش مشارکت آگاهانه شهروندان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی است. در جامعه‌ای که حقیقت به روشنی تبیین شود، افراد می‌توانند تصمیم‌های سنجیده‌تری اتخاذ کنند و در مسیر تحقق اهداف جمعی نقش فعال‌تری ایفا نمایند. از این منظر، امنیت شناختی نه تنها مانع تهدید است، بلکه زمینه‌ساز رشد اجتماعی، مسئولیت‌پذیری عمومی و حرکت آگاهانه جامعه به سوی آرمان‌های خود نیز هست.

۷. جمع‌بندی

تحولات رسانه‌ای عصر حاضر نشان داده است که میدان اصلی بسیاری از منازعات، به عرصه ادراک، روایت و شناخت منتقل شده است. در چنین شرایطی، امنیت شناختی به عنوان صیانت از نظام ادراکی جامعه در برابر تحریف، دروغ‌پردازی و دستکاری اطلاعات، اهمیتی بنیادین یافته است. در منظومه فکری امام خامنه‌ای شهید، این مسئله با مفاهیمی همچون تحریف، جنگ روایت‌ها، جنگ نرم و جهاد تبیین تبیین شده و به عنوان یکی از الزامات حفظ

جامعه اسلامی مطرح گردیده است. از منظر ایشان، دشمن تنها در پی فشار اقتصادی یا نظامی نیست، بلکه در پی تغییر ذهنیت، اراده، امید و تحلیل مردم است. بنابراین، مقابله با این تهدید، نیازمند جهاد تبیین و تقویت بصیرت عمومی است. بررسی مبانی قرآنی و فقهی این دیدگاه نشان می‌دهد که آموزه‌هایی همچون اصل تبیین در خبر، نهی از آمیختن حق و باطل و تأکید بر وضوح حقیقت در قرآن کریم، پشتوانه‌ای معرفتی برای صیانت از نظام ادراکی جامعه فراهم می‌آورند. همچنین قواعدی همچون حفظ نظام، امر به معروف و نهی از منکر و نفی سبیل نیز چارچوبی فقهی و هنجاری برای مسئولیت اجتماعی در حوزه تبیین و روشن‌گری ارائه می‌کنند. در این چارچوب، جهاد تبیین را می‌توان سازوکاری دینی، اجتماعی و تمدنی برای تحقق امنیت شناختی دانست؛ سازوکاری که هدف آن حفظ حقیقت، تقویت بصیرت عمومی، صیانت از سرمایه اجتماعی و جلوگیری از سلطه شناختی دشمنان بر جامعه اسلامی است.

۸. ارجاعات

۱. قرآن کریم.
۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۵۰.
۳. فاضل لنکرانی، محمدجواد، مکاسب محرمة، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)، ۱۳۹۶.
۴. امام خامنه‌ای شهید، بیانات در سخنرانی تلویزیونی به مناسبت عید قربان، ۱۳۹۹/۰۵/۱۰.
۵. همان، بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش، ۱۴۰۰/۱۱/۱۹.
۶. همان، بیانات در دیدار دانشجویان، یازدهمین روز ماه رمضان، ۱۳۸۹/۰۵/۳۱.
۷. همان، بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۵/۰۴/۱۲.
۸. همان، بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، ۱۳۹۴/۰۴/۲۰.
۹. همان، بیانات به مناسبت نخستین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۶۹.

استمرار جنگ، تا اخراج دشمن از منطقه

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید سجاد ایزدهی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۱. ضرورت امنیت به عنوان اصلی‌ترین نیاز فردی و حکومتی

عقل مستقل و بدیهی حکم به ضرورت تحقق امنیت، به عنوان اصلی‌ترین نیازهای فردی و حکومتی در هر کشوری می‌کند. لذا در آموزه‌های دینی و غیردینی، امنیت در کنار سلامت، از مهم‌ترین و ارزشمندترین مفاهیم و مولفه‌ها در هر جامعه‌ای برشمرده می‌شود. امنیت فقط به عنوان نکته‌ای ارزشمند و مهم که همه جوامع بدان نیازمند هستند، ارزیابی نمی‌شود، بلکه امور جامعه، جز به واسطه وجود و تضمین امنیت آن جامعه (در عرصه‌های متعدد نظامی، انتظامی، فرهنگی، اقتصادی)، به انجام نمی‌رسد. اهمیت و ضرورت امنیت در جامعه به گونه‌ای است که بسیاری از ارزشهای اصیل جامعه را نیز باید به خاطر تضمین امنیت جامعه، کنار گذاشت. از همین روی است که در بسیاری از جوامع، (ولو حکومت‌های لیبرالی)، آزادی مردم به خاطر تضمین امنیت آنها، به صورت موقت تعطیل شده یا تحت الشعاع قرار می‌گیرد. بر این اساس، تأمین امنیت جامعه، از اساسی‌ترین کارکردهای دولت‌ها تلقی شده و قدرتمیق‌ترین کاررویه‌های حکومت‌ها، تضمین امنیت جامعه در عرصه‌های مختلف است.

۲. امنیت پایدار و ضرورت از بین بردن ریشه‌های ناامنی

امنیت در زمره سلسله و زنجیره علل قرار ندارد، بلکه امنیت، برآیند و معلول علل و عوامل مختلفی است و تا مجموعه‌ای از علل و عوامل که ثبات را تضمین کرده و اخلاص در جامعه را از بین می‌برند، محقق نشوند، امنیت نیز محقق نخواهد شد. بر این اساس چون امنیت در نقطه مقابل، خوف و هراس و بی‌ثباتی قرار دارد، لذا نمی‌توان از تضمین امنیت به صورت مطلق یاد کرد. زیرا همواره علل و عوامل متعددی وجود دارند که می‌توانند ثبات جامعه را تهدید کرده و مورد خدشه قرار دهند. منطق فوق، حکم می‌کند که تضمین امنیت گرچه به واسطه دفع و دور کردن علل ناامنی به صورت موقت محقق می‌شود، اما هر آن، ممکن است آن عوامل، مجدداً بازگشت کرده و به ایجاد ناامنی پردازند. لکن تضمین امنیت به صورت مدام، مقتضی از بین رفتن سرمنشأ ناامنی‌ها و فتنه‌هاست. طبعاً امنیت که مستدعی استقرار و استمرار (و نه به صورت موقت) است تنها در صورتی محقق می‌شود که نه فقط به صورت دفع موقت بلکه در قالب پیشگیری از ناامنی و نه درمان مقطعی ناامنی قرار داشته باشد. و با عنایت به این که پیشگیری، همواره مقدم بر درمان است، لذا حکومت‌ها همیشه به دنبال تضمین امنیت به واسطه از بین رفتن ریشه‌ها و عوامل ناامنی هستند، نه این که به صورت موقت و موقتی، بخشی از عوامل ناامنی را رفع کنند.



۳. تهدیدهای امنیتی علیه جمهوری اسلامی ایران

کسی نیست که نداند کشور ایران اسلامی، پس از پیروزی بر رژیم طاغوتی، همواره با تهدیدهای امنیتی فراوانی از جانب دشمنان اسلام، نظم سلطه و استکباری، و به صورت خاص آمریکای جنایتکار و رژیم غاصب صهیونیستی، مواجه بوده است. طبعاً نظم سلطه که همواره در برابر آزادی خواهی و استقلال طلبی جمهوری اسلامی ایران، از هر تهدید و ناامنی، دریغ نکرده است، در راستای مهار قدرت نوپیدای جمهوری اسلامی، در منطقه مستقر شده و از سوی دیگر، رژیم صهیونیستی، به عنوان منشأ فتنه و تهدید دائمی در غرب آسیا، همواره نظام اسلامی، بلکه کل کشورهای منطقه را تهدید می کند، بلکه اطراف ایران پر شده است از پایگاه های نظامی آمریکا که همواره به عنوان منشأ تهدید و ناامنی برای کشور ایران، نقش ایفا کرده اند.

۴. استقرار ریشه های ناامنی در جوار کشور اسلامی

گرچه نظام اسلامی در طول سالیان گذشته، همواره تلاش دشمنان در تهدید و ایجاد ناامنی در نظام اسلامی را دفع کرده و در این راستا به تضمین حاکمیت خویش، اهتمام داشته است، اما با استقرار ریشه فتنه و ناامنی در کنار کشور اسلامی، عملاً تحقق امنیت پایدار، ممکن نیست؛

زیرا هر لحظه امکان تهدید، خسارت و هجوم به کشور ایران وجود دارد. چنان که فلسفه وجودی قرار گرفتن این پایگاه های جاسوسی و نظامی در کشورهای همسایه کشور ایران، نیز ایجاد ناامنی و تهدید برای ایران اسلامی است. بلکه وجود پایگاه های نظامی آمریکا و وجود رژیم صهیونیستی در منطقه، در طول سالیان گذشته منشأ تهدید، تحریم و حمله به نظام اسلامی بوده است.

۵. آتش بس و بازسازی توان دشمن

با این که رژیم صهیونیستی و آمریکا در طول سالیان گذشته از هیچ تلاش و کوششی در سرنگونی یا تضعیف نظام اسلامی، کوتاهی نکردند، اما در اوج این تهدیدات، این دو رژیم در سال گذشته، به هدف نابودی نظام اسلامی، جنگی فراگیر را به کشور ایران تحمیل کرده و بسیاری از فرماندهان و دانشمندان نظام اسلامی را شهید کردند. بلکه بسیاری از زیرساختهای کشور را نیز نابود کردند، لکن پس از آن که نظام اسلامی، در فرایند مقابله به مثل و دفاع از خویش، بسیاری از زیرساختها و تجهیزات نظامی آنها را نابود کرد، آنها به صورت ناچار و به غرض نجات خویش در محاصره ای که در آن، گیر کرده بودند، تقاضای آتش بس و ترک محاصره دادند که به جهاتی، مورد پذیرش نظام اسلامی قرار گرفت. اما ناگفته پیداست که وجود آتش بس با دشمنی که هیچ گاه از تلاش در نابودی نظام اسلامی، دست

نکشیده، نه فقط تضمین امنیت نیست بلکه عملاً رسمیت بخشی به وجود فتنه و دشمنی آشکار دو رژیم منحوس در کنار نظام اسلامی است. چنان که پذیرش آتش بس در جنگ دوازده روزه، عملاً به بازسازی امکانات و تقویت تجهیزات و منابع نظامی دشمن منجر شده است.

۶. ناتوانی منطق آتش بس در برابر دشمن تهدیدگر

وجود رژیم صهیونیستی در منطقه و استقرار پایگاه های نظامی آمریکا در کنار کشور ایران اسلامی، همواره ریشه فتنه و منشأ ناامنی بوده و در سالیان گذشته کیان ایران عزیز را تهدید کرده است. و آتش بس نیز نه فقط به این تهدید خاتمه نداد، بلکه عملاً آن را به رسمیت شناخته است. چه آن که آتش بس در حقیقت، پذیرش تهدید دائمی دشمنی است که هیچ چیزی جز قدرت، آن را محدود نمی کند. طبعاً نظام اسلامی در برابر دشمنی که دست از تهدید برنمی دارد و جز زبان زور نمی فهمد در جنگ رمضان (که به صورت ناجوانمردانه و با شهادت رهبر عزیز انقلاب اسلامی، برخی سرداران رشید اسلام و ۱۶۸ دختر دانش آموز در مدرسه میناب، شروع شد) نیز نمی تواند منطق آتش بس را بپذیرد. زیرا این عمل، ضمن این که به دشمن زخمی، مجال و فرصت مجدد می دهد، عملاً وجود و حضور وی را به رسمیت شناخته و حکم به وجود ریشه ناامنی و تهدید و فتنه در منطقه غرب آسیا و در جوار جمهوری اسلامی ایران می کند. چنان که

دشمن نیز از فرایند آتش بس، نه به غرض تحقق صلح و امنیت پایدار بلکه افزایش توان نظامی و پشتیبانی خود برای تهدید و حمله مجدد، استفاده می کند.

۷. غایت جنگ و ضرورت رفع دائمی تهدید

با عنایت به نکات فوق باید بر این منطق تأکید کرد که ایجاد امنیت در منطقه و کشور اسلامی جز با رفع هر گونه تهدید و جنگ مجدد، حاصل نمی شود که آن نیز جز به واسطه اتمام قطعی جنگ و رفع دائمی فتنه دشمن، حاصل نمی شود. بر این اساس، در فرضی که دو رژیم فتنه گر که برخلاف تمامی قوانین و هنجارهای انسانی و بین المللی و بدون هیچ بهانه موجهی، به کشور اسلامی ایران حمله کرده اند، دست به جنایات جنگی زده اند، زیرساخت های نظام را در معرض نابودی قرار دادند، رهبر و کارگزاران ارشد نظام را به شهادت رسانیده اند، نمی توان غایتی برای این جنگ، جز شکست دشمن و از بین بردن فتنه و تهدید دائمی دشمن در نظر گرفت. چه آن که پذیرش و رضایت به هر غایتی که حکم به پذیرش اصل فتنه و تهدید و ناامنی در منطقه کند، جز رضایت نسبت به انجام رفتارهای مشابه در سالیان خواهد بود.

۸. مبنای قرآنی استمرار جنگ تا رفع فتنه

مضمون نکات فوق در خصوص وضعیت جنگ رمضان، را باید در مضمون و محتوای آیه شریفه ۱۹۳ سوره بقره جستجو کرد: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ؛ و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین فقط ویژه خدا باشد.





واکاوی قاعده تمرکزگرایی با محوریت امام جامعه

حجت الاسلام و المسلمین سید حمید حسینی

پژوهشگر حوزه فقه امنیت

امام: محور تمرکز اراده‌ها

در منظومه‌ی اندیشه‌ی سیاسی اسلام، امام جامعه صرفاً یک جایگاه اجرایی نیست؛ بلکه او کانون اراده‌ی عمومی و راهنمای مسیر امت به سوی هدف والا است. تفاوت میان یک جامعه‌ی تراز و یک جماعت پراکنده، در وجود همین کانون تمرکز است. اگر اراده‌ها در حول این محور متمرکز نشوند، جامعه به جای حرکت در یک مسیر واحد، به مجموعه‌ای از نیروهای متضاد و خنثی‌کننده تبدیل می‌شود. آنچه امروز بیش از هر زمان دیگری در حکمرانی اسلامی بدان نیازمندیم، نه فقط اطاعت از دستورات، بلکه نهادینه‌سازی فرهنگ نصرت است؛ فرهنگی که امام جامعه را نه یک فرمانده‌ی دوردست، بلکه محور هم‌افزایی تمام ظرفیت‌های امت می‌بیند.

۱. مستندات قرآنی

قرآن کریم در آیات متعددی با صراحت، بر ضرورت ارجاع امور کلان جامعه به محوریت واحد و انحصار حق حاکمیت و تصمیم‌گیری نهایی تأکید کرده است.

الف: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (نساء: ۵۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر [= جانشینان پیامبر] را. عطف «أُولِي الْأَمْرِ» به «الرَّسُولَ» بدون تکرار فعل «أَطِيعُوا»، نشان‌دهنده یکی بودن سنخ اطاعت و تمرکز ولایت امر در یک مجرای واحد است. جامعه اسلامی نمی‌تواند چند رأس مستقل و چند مرکز تصمیم‌گیری در عرض یکدیگر داشته باشد؛ چرا که لسان آیه بر یکپارچگی خط اطاعت پیرامون یک کانون مرکزی (اولی الامر) دلالت صریح دارد.

در ادامه خدا می‌فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...» ارجاع به خدا و رسول در هنگام تخصص و نزاع، نشان می‌دهد که وجود یک مرجع نهایی برای فصل خصومت در مسائل کلان ضروری است. اگر تعدد مراکز تصمیم‌گیری وجود داشت، نزاع‌ها به جای حل شدن، تشدید می‌شد. پس یکی بودن مرجع اطاعت (اولی الامر) بستری برای جلوگیری از تشتت و هرج و مرج اجتماعی است.

ب: آیه تسلیم و تمرکز فرایند فصل‌الخصومه «فَلَا وَزَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء: ۶۵). ولی چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند. این آیه شریفه با نفی ایمان از کسانی که مرجعیت دیگری را می‌پذیرند، صراحتاً بر تمرکزگرایی مطلق در مقام قضاوت، حکومت و رفع تنازعات جامعه حول محور امام تأکید می‌کند. تعبیر «وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» هرگونه تکنترگرایی عملی در برابر حکم حاکم را باطل اعلام می‌دارد.

۲. مستندات روایی

در روایات، وجود امام به عنوان عمود خیمه جامعه و نخ تسبیح پیوند دهنده ارکان نظام تبیین شده و غفلت از نصرت او مایه تباهی است.

الف: خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها و فلسفه ساختاری امامت

«وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْإِمْلَةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ» (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۸). و خداوند اطاعت از ما را مایه نظم و انسجام ملت، و امامت ما را امان و پناهگاهی در برابر تفرقه و جدایی قرار داد.

ب: روایت امام رضا (ع) در تبیین ضرورت رئیس و قیم واحد

«إِنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرْقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَ رَئِيسٍ لِّمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا» (بحارالانوار: ج ۲۳، ص ۳۲) ما هیچ فرقه و ملتی را نمی‌یابیم که پایدار مانده و زندگی کرده باشند، مگر به وجود یک سرپرست و رئیس؛ زیرا برای امر دین و دنیای خود به او نیاز مبرم دارند.

۳. واکاوی فقهی

در فقه استدلالی، قاعده تمرکزگرایی تحت اصول مسلم فقه حکومتی نظیر وجوب حفظ نظام، و نفوذ اختیارات ولی امر تبیین و تثبیت شده است.

مرحوم شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر)، تشتت در مرجعیت حکومتی را عامل فساد دانسته و بر تمرکز امور عامه در نهاد ولایت تاکید می‌کند. او

با نگاهی جامع به ابعاد حاکمیتی اسلام استدلال می‌کند که اگر اختیارات و تمرکز تصمیم‌گیری برای ولی جامعه ثابت نباشد، امور امت معطل می‌ماند.

«لولا عموم الولاية لبقی كثير من الأمور المتعلقة بشيعتهم معطلة» (جواهر الکلام: ج ۲۱، ص ۳۹۷) اگر عمومیت ولایت و اختیارات حاکم اسلامی نباشد، بسیاری از امور مربوط به شیعیان معطل می‌ماند. صاحب جواهر با گره زدن تمرکز اختیارات و ولایت

به حفظ نظام و جلوگیری از تعطیلی امور، مبنایی محکم ارائه می‌دهد. بنابراین، تمرکزگرایی حاکمیتی حول محور ولی امر، یک ضرورت عینی برای پایداری جامعه است.

۴. تفاوت اساسی اطاعت با نصرت

در ادبیات اداری رایج، کارگزار به وظایفش عمل می‌کند و اطاعت را به جا می‌آورد. اما در نگاه دینی، اطاعت تنها گام نخست است. اطاعت، دستورمحور است؛ یعنی من منتظر می‌مانم تا دستوری بیاید و سپس آن را اجرا کنم. اما نصرت، فعالیتی است برخاسته از تعهد قلبی و بینش راهبردی. نصرت یعنی کارگزار و مؤمن، نیازهای ولی را پیش‌بینی کند، موانع تحقق اراده‌ی او را شناسایی کرده و پیش از آنکه دستوری صادر شود، فضا را برای اجرای آن آماده سازد.

قرآن کریم وقتی از نصرت سخن می‌گوید، آن را به عنوان رابطه عمیق مؤمنان با خدا و رسول و مؤمنان شاخص (اولی الامر) معرفی می‌کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» (صف: ۱۴). این نصرت خدا، در عرصه‌ی اجتماعی از طریق نصرت ولی خدا تجلی می‌یابد. کسی که در پی نصرت ولی است، نگاهی از رفع تکلیف اداری به تحقق اهداف مشترک تغییر می‌کند.

۵. واکاوی روایت «وطنه»؛

نتیجه طبیعی غفلت

روایت امیرالمؤمنین (ع)

که فرمودند: «مَنْ نَامَ عَنْ نُصْرَةِ وَلِيِّهِ انْتَبَهَ بِوُطْأَةِ عَدُوِّهِ»

عیون الحکم، ۴۴۱)، یک بررسی دقیق از تاریخ و سیاست

است. «نوم» یا خواب‌ماندگی در این روایت، نه خواب چشمان، که غفلت راهبردی است. وقتی کارگزار یا بخشی از بدنه جامعه، به جای هماهنگی کامل با مرکز تصمیم‌گیری (امام جامعه)، به امور فرعی، منافع بخشی یا سلیقه‌های شخصی سرگرم می‌شود، در واقع دچار نوعی خواب‌ماندگی شده است.

«وطنه» به معنای لگدمال شدن است (لسان العرب، ج ۲، ص ۵۸). نکته‌ی ظریف در این روایت اینجاست که دشمن منتظر فروپاشی کامل نظام نمی‌ماند؛ او از شکاف‌های ناشی از عدم نصرت استفاده می‌کند. وقتی حلقه‌های میانی حکمرانی با نهادهای اجتماعی با امام جامعه هم‌سو نباشند، آن خلاء هماهنگی، محل ورود دشمن است. دشمن به همان نقطه‌ای لگد می‌زند که در آن وحدت فرماندهی یا یکپارچگی در اقدام وجود ندارد. بنابراین، وطنه نتیجه‌ی مستقیم این است که جامعه از مدار تمرکز ولایی خارج شده است.

۶. آسیب‌شناسی واگرایی: آفات تمرکزگرایی

تمرکزگرایی با محوریت امام جامعه، به معنای نفی کارشناسی یا نادیده گرفتن مشورت نیست؛ بلکه به معنای همسویی در مقصد است. آسیب اصلی حکمرانی ما، گاهی در جزیره‌ای عمل کردن نهادهاست. هر نهادی، هر کارگزاری، و هر حلقه‌ی میانی، اگر در پی آن باشد که گفتمان خاص خود را بر گفتمان امام جامعه تحمیل کند یا در اجرای تدابیر کلان، تعلل ساختاری داشته باشد، عملاً در حال خواباندن جریان نصرت است.

این واگرایی نرم، خطرناک‌تر از مخالفت

علنی است. در واگرایی نرم، دستورات امام جامعه به صورت نمادین پذیرفته می‌شود، اما در سطوح عملیاتی با تفسیر به رأی، فرسایش زمانی و اولویت‌بخشی به حواشی به فراموشی سپرده می‌شود. این رفتار، نصرت را از محتوا تهی کرده و عملاً امام جامعه را در میدان عمل تنها می‌گذارد. کارگزاری که فرمان امام را به بهانه‌های اداری یا سلیقه‌ای، معطل نگه می‌دارد، در واقع امام را از نصرت امت محروم کرده است.

۷. هم‌افزایی: روح جاری در قاعده تمرکزگرایی

قاعده تمرکزگرایی با محوریت امام جامعه، یعنی تمام ظرفیت‌های موجود در نظام (اعم از نخبگان، کارگزاران، نهادهای مردمی)، باید مانند قطعات یک پازل، مکمل یکدیگر باشند. در نظام ولایی، هر بخش از بدنه جامعه باید بداند که ارزش عملکردی او، دقیقاً به میزان هم‌راستایی‌اش با امام جامعه محاسبه می‌شود.

وقتی امام جامعه یک جهت‌گیری راهبردی را مشخص می‌کند، کل سیستم باید معیار خود را با آن تنظیم کند. اگر نهادی در جهت معکوس یا با سرعتی متفاوت حرکت کند، انرژی کل سیستم هدر می‌رود. تمرکزگرایی، یعنی تبدیل انرژی‌های پراکنده به برآیند مثبت. قرآن کریم می‌فرماید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (مائده: ۲). نصرت ولی، مصداق کامل تعاون بر برّ است. هر جا که این تعاون منسجم از بین برود، اثم و عدوان (تجاوز دشمن و گناه سیاسی) جایگزین می‌شود.

۸. سطوح مسئولیت در جبهه‌ی نصرت

در این اینجا، باید سه سطح را در نصرت‌محوری متمایز کرد.

سطح کارگزاران اجرایی: این سطح باید بیشترین حساسیت را نسبت به تحقق تدبیر ولی داشته



باشد. هرگونه موازی‌کاری یا خودرأیی، خیانت به جبهه‌ی نصرت است.

سطح نخبگان و صاحبان تریبون: وظیفه‌ی این سطح، تبیین ضرورت تمرکز و شفاف‌سازی مسیر نصرت است. آن‌ها باید جامعه را از توهم کثرت مراکز تصمیم‌گیری خارج کنند.

سطح عمومی مردم: مردم، موتور اصلی نصرت هستند. وقتی جامعه، مطالبه‌گری نصرت‌محور داشته باشد و نسبت به کسانی که مسیر نصرت امام را مسدود می‌کنند، حساس باشد، کارگزاران مجبور به اصلاح مسیر می‌شوند.

۹. جمع‌بندی: بیداری قبل از لگد مال شدن

تاریخ اسلام پر از تجربه‌هایی است که خواب‌ماندگی از نصرت ولی، عواقب جبران‌ناپذیری داشته است. هرگاه جامعه یا اصحاب قدرت، سرگرم بازی‌های جناحی، رفاه شخصی یا تعصبات سازمانی شدند و از نصرت امام غافل ماندند، وطئه (لگدزدن) دشمن آغاز شد. دشمن، لرزش‌های ستون‌های اقتدار جامعه را رصد می‌کند. آن ستون، ارتباط مستقیم و قلبی و اجرایی بدنه با امام است.

بنابراین، قاعده‌ی تمرکزگرایی با محوریت امام جامعه، دعوتی است به یک خیزش آگاهانه؛ دعوت به اینکه تمام توان خود را نه در پراکندگی، که در هم‌سوئی با راهنمای جامعه صرف کنیم. نصرت، یک انتخاب نیست؛ یک نیاز حیاتی برای بقاست. اگر می‌خواهیم با لگد دشمن بیدار نشویم، باید با فهم تکلیف نصرت «بیدار بمانیم».

چرخه نصرت راهبردی



دیپلماسی در وضعیت تعلیق جنگ و حدود فقهی مذاکره

مهدی ارمغانی

پژوهشگر حوزه فقه امنیت

در برخی مقاطع تاریخی، جامعه اسلامی نه در وضعیت جنگ تمام‌عیار قرار دارد و نه در شرایط صلح پایدار و اطمینان‌بخش. این وضعیت میانه را می‌توان «نه جنگ، نه صلح» یا «تعلیق جنگ» نامید؛ وضعیتی که در آن، درگیری نظامی به صورت مستقیم و گسترده جریان ندارد، اما تهدید، دشمنی و احتمال بازگشت نزاع همچنان پابرجاست. چنین وضعیتی از حیث امنیتی، یکی از پیچیده‌ترین موقعیت‌هایی است که حکومت اسلامی با آن مواجه می‌شود؛ زیرا هر تصمیم، مذاکره، آتش‌بس یا توافق موقت، می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای بر امنیت جامعه، مشروعیت حاکمیت، مصالح عمومی و حدود شرعی داشته باشد. در این شرایط، دیپلماسی صرفاً یک فن سیاسی یا ابزار تاکتیکی برای کاهش تنش نیست، بلکه عرصه‌ای برای آزمون عقلانیت فقهی، تدبیر حکمرانی و تشخیص دقیق مصلحت عمومی است. از یک سو، توقف موقت درگیری می‌تواند فرصتی برای بازسازی توان داخلی، کاهش خسارت‌ها، حفظ جان مردم و تنظیم مجدد راهبردها فراهم کند. از سوی دیگر، همین توقف اگر بدون ضابطه و بدون توجه به ماهیت طرف متخاصم انجام گیرد، ممکن است موجب تقویت دشمن، تضعیف اراده عمومی، فرسایش قدرت بازدارندگی و مخدوش شدن مشروعیت نظام اسلامی شود.

از این رو، بررسی فقهی مذاکره و آتش‌بس در وضعیت «نه جنگ، نه صلح» ضرورتی صرفاً نظری نیست، بلکه ضرورتی عملی و راهبردی است. پرسش اصلی آن است که در چنین وضعیتی، مذاکره با دشمن چه حکمی دارد؟ آتش‌بس تا چه اندازه مشروع است؟ مرز میان تدبیر و عقب‌نشینی کجاست؟ چگونه می‌توان میان حفظ جان و مال مردم، صیانت از کیان امت، رعایت مقاصد شریعت و مقابله با تهدیدهای دشمن جمع کرد؟

این نوشتار در پی آن است که با رویکردی فقهی، تحلیلی و راهبردی، حدود مشروعیت مذاکره و آتش‌بس در وضعیت تعلیق جنگ را تبیین کند و نشان دهد که دیپلماسی در چنین شرایطی، تنها هنگامی مشروع و کارآمد است که در چارچوب مصلحت عمومی، حفظ نظام، رعایت خطوط قرمز شرعی و تقویت قدرت امت اسلامی قرار گیرد.

۱. مفهوم‌شناسی وضعیت «نه جنگ، نه صلح»

وضعیت «نه جنگ، نه صلح» حالتی است که در آن، جنگ به صورت فعال و آشکار جریان ندارد، اما صلح پایدار نیز تحقق نیافته است. در این وضعیت، طرفین ممکن است به صورت موقت از درگیری مستقیم خودداری کنند، اما ریشه‌های خصومت، تهدیدهای امنیتی و امکان بازگشت جنگ همچنان باقی است. بنابراین، این وضعیت را نمی‌توان صرفاً به معنای توقف عملیات نظامی دانست، بلکه باید آن را نوعی حالت تعلیقی میان جنگ و صلح تلقی کرد.

در جنگ کامل، قواعد فقهی قتال، دفاع، جهاد و مقابله با دشمن نسبتاً روشن‌تر است. دشمنی آشکار است، میدان نبرد فعال است و وظایف طرفین در بسیاری از موارد صراحت بیشتری دارد. در صلح پایدار

نیز قواعد تعامل، پیمان، قرارداد و روابط سیاسی تا حدی تثبیت شده است. اما در وضعیت تعلیق جنگ، مرزها روشن نیستند. نه می‌توان همه احکام جنگ را به صورت کامل جاری دانست و نه می‌توان قواعد صلح پایدار را بدون قید و شرط اعمال کرد.

از این جهت، وضعیت «نه جنگ، نه صلح» را می‌توان یکی از مصادیق پیچیده تراحم مصالح و مفاصد دانست؛ زیرا در آن، حکومت اسلامی باید میان چند مصلحت مهم جمع کند: حفظ امنیت، جلوگیری از خسارت‌های بیشتر، صیانت از عزت و اقتدار، حفظ روحیه عمومی، جلوگیری از سوءاستفاده دشمن و رعایت حدود الهی. هرگونه خطا در تشخیص این وضعیت می‌تواند آثار سنگینی داشته باشد؛ زیرا تصمیم نادرست ممکن است یا جامعه را وارد جنگی پرهزینه و غیرضروری کند، یا آن را به سمت انفعال و پذیرش تهدید دائمی سوق دهد.

۲. اهمیت تشخیص موضوع در فقه دیپلماسی

یکی از مهم‌ترین مسائل در فقه سیاسی و فقه حکمرانی، تشخیص دقیق موضوع است. حکم شرعی بدون شناخت درست موضوع، نمی‌تواند کارآمد و واقع‌نگر باشد. در مسئله مذاکره و آتش‌بس نیز نخستین پرسش این است که آیا وضعیت موجود واقعاً اقتضای مذاکره دارد یا خیر؟ آیا توقف جنگ ناشی از ضرورت عقلایی و شرعی است یا محصول ضعف محاسباتی و ترس سیاسی؟ آیا دشمن در موضع عقب‌نشینی قرار دارد یا در حال بازسازی توان خود است؟ آیا آتش‌بس موجب حفظ مصلحت امت می‌شود یا زمینه‌ساز تهدیدهای بزرگ‌تر خواهد شد؟

از منظر فقهی، اجتهاد در چنین مواردی صرفاً به استخراج حکم از ادله کلی محدود نمی‌شود، بلکه

نیازمند فهم دقیق واقعیت‌های میدانی، سیاسی، امنیتی و اجتماعی است. فقیه و حاکم اسلامی باید نسبت میان توان دفاعی، سطح تهدید، ظرفیت مقاومت، میزان خسارت‌های احتمالی، آثار روانی تصمیمات و پیامدهای بلندمدت آن‌ها را ارزیابی کنند.

بنابراین، فقه دیپلماسی در وضعیت تعلیق جنگ، نوعی فقه تطبیقی و راهبردی است؛ فقهی که علاوه بر تکیه بر نصوص و قواعد، به شناخت شرایط عینی و محاسبه مصالح و مفاصد نیز نیاز دارد. در این سطح، تصمیم‌گیری بدون درک دقیق از مناسبات قدرت، ماهیت دشمن و شرایط امت، ممکن است به نتایجی خلاف مصلحت و حتی خلاف مقاصد شریعت منتهی شود.

۳. مبانی فقهی مذاکره با دشمن

مذاکره با دشمن در شرایط تعلیق جنگ، نه به طور مطلق ممنوع است و نه به طور مطلق مطلوب. حکم آن تابع شرایط، اهداف، آثار و نسبت آن با مصالح عمومی امت است. در فقه اسلامی، اصل تعامل سیاسی با دشمن، در صورتی که در چارچوب عزت اسلامی، مصلحت عمومی و حفظ حدود شرعی باشد، قابل بررسی و در برخی شرایط قابل پذیرش است.

نصوص قرآنی و سیره نبوی نشان می‌دهد که در مواردی، گفت‌وگو، پیمان موقت و مصالحه محدود می‌تواند به عنوان ابزاری برای حفظ مصلحت جامعه اسلامی مورد استفاده قرار گیرد. نمونه‌هایی مانند صلح حدیبیه نشان می‌دهد که گاهی پذیرش یک توافق موقت، اگر با تشخیص صحیح و تدبیر راهبردی همراه باشد، می‌تواند زمینه تقویت جبهه حق و گسترش ظرفیت‌های امت را فراهم کند. البته همین سیره نشان می‌دهد که مذاکره نباید به معنای غفلت از دشمن، اعتماد

ساده‌لوحانه یا پذیرش سلطه طرف مقابل باشد.

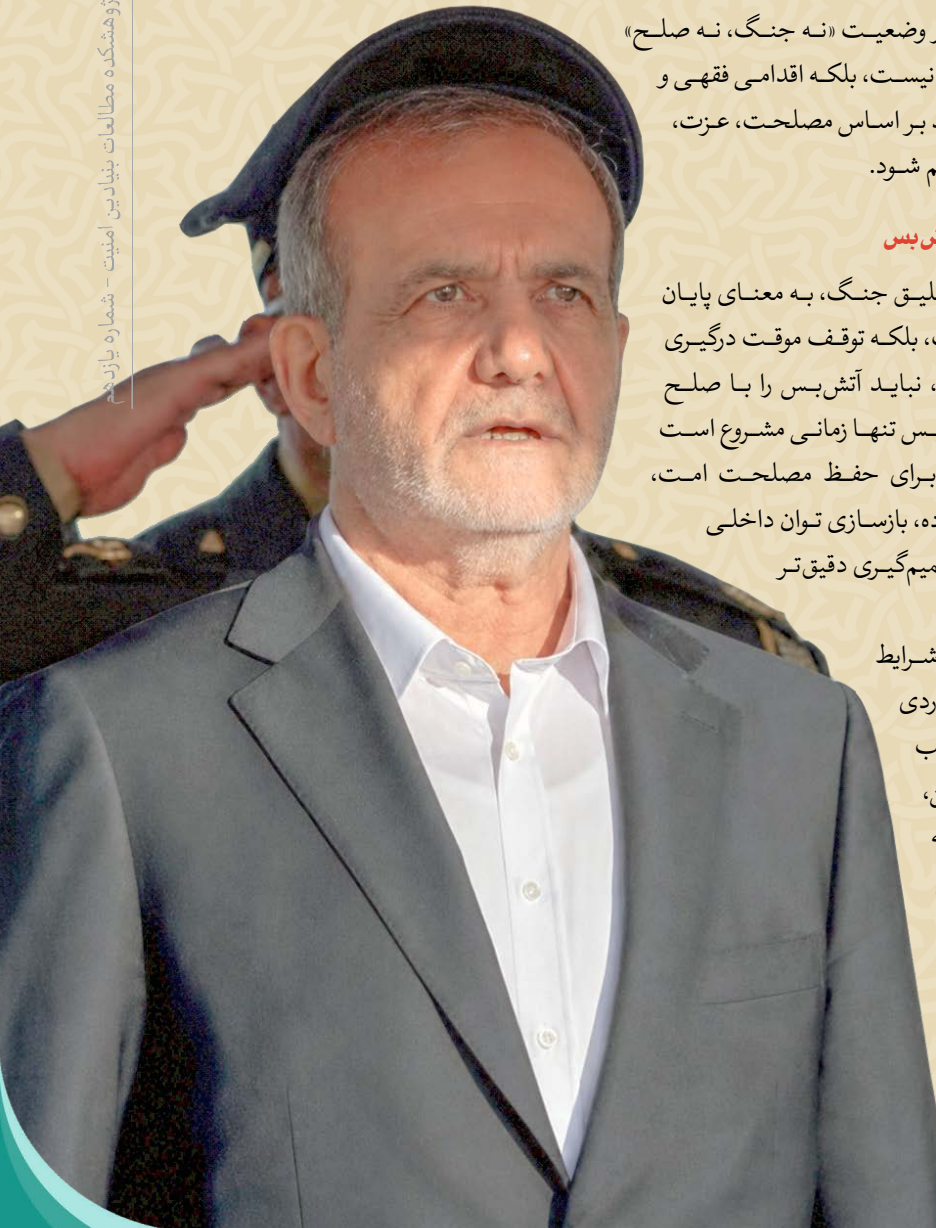
بر این اساس، مذاکره زمانی می‌تواند مشروع باشد که چند شرط اساسی در آن رعایت شود: نخست آنکه مصلحت عمومی امت حفظ گردد و توافق موجب ضرر جبران‌ناپذیر نشود. دوم آنکه دشمن نتواند از مذاکره برای فریب، بازسازی توان، نفوذ یا تضعیف جبهه اسلامی استفاده کند. سوم آنکه اصول بنیادین دین، استقلال جامعه اسلامی و عزت امت مورد معامله قرار نگیرد. چهارم آنکه مذاکره در خدمت کاهش تهدید، حفظ توان و تقویت موقعیت راهبردی جامعه اسلامی باشد، نه مقدمه‌ای برای انفعال یا عقب‌نشینی تدریجی.

از این منظر، مذاکره در وضعیت «نه جنگ، نه صلح» یک امر صرفاً سیاسی نیست، بلکه اقدامی فقهی و اجتهادی است که باید بر اساس مصلحت، عزت، حکمت و قدرت تنظیم شود.

۴. حدود مشروعیت آتش‌بس

آتش‌بس در وضعیت تعلیق جنگ، به معنای پایان حقیقی دشمنی نیست، بلکه توقف موقت درگیری آشکار است. بنابراین، نباید آتش‌بس را با صلح پایدار خلط کرد. آتش‌بس تنها زمانی مشروع است که به عنوان ابزاری برای حفظ مصلحت امت، جلوگیری از ضرر گسترده، بازسازی توان داخلی ایجاد فرصت برای تصمیم‌گیری دقیق‌تر به کار گرفته شود.

از منظر فقهی، در شرایط اضطراری یا در مواردی که ادامه جنگ موجب خسارت سنگین، تضعیف شدید جامعه اسلامی یا از بین رفتن ظرفیت‌های حیاتی شود، پذیرش آتش‌بس می‌تواند جایز و حتی در برخی موارد لازم باشد. اما این جواز مشروط به آن است که آتش‌بس به





رسمیت بخشی به تهدید دائمی دشمن، تضعیف قدرت دفاعی، تحمیل سلطه، افشای اطلاعات راهبردی یا پذیرش شروط ذلت بار منجر نشود.

بنابراین، آتش بس مشروع باید دارای چند ویژگی باشد: محدود، مشروط، قابل ارزیابی، ناظر به مصلحت عمومی و همراه با حفظ آمادگی دفاعی. اگر آتش بس موجب شود دشمن فرصت تجدید قوا پیدا کند، جامعه اسلامی دچار غفلت شود، روحیه مقاومت کاهش یابد یا طرف مقابل امتیازات یک طرفه دریافت کند، مشروعیت آن محل تردید جدی خواهد بود.

از سوی دیگر، آتش بس نباید بهانه ای برای تعطیلی تدبیر امنیتی و نظامی باشد. توقف موقت جنگ اگر با هوشیاری همراه نباشد، می تواند به فرصتی برای دشمن تبدیل شود. بنابراین، در فقه دیپلماسی، آتش بس نه پایان مسئولیت، بلکه آغاز مرحله ای جدید از مراقبت، محاسبه، بازدارندگی و آمادگی است.

۵. نسبت مصلحت عمومی و خطوط قرمز شرعی

یکی از دشوارترین مسائل در فقه سیاسی، نسبت میان مصلحت عمومی و خطوط قرمز شرعی است. از یک سو، حفظ جان و مال مردم، جلوگیری از فساد گسترده و صیانت از نظام اجتماعی، از مهم ترین مقاصد شریعت به شمار می رود. از سوی دیگر، نمی توان به بهانه مصلحت، از اصول بنیادین دین، عزت امت و استقلال جامعه اسلامی عبور کرد.

بنابراین، مصلحت در فقه اسلامی مفهومی رها و بی ضابطه نیست. هر مصلحتی که به نفی اصول، پذیرش سلطه، تضعیف هویت دینی یا از بین رفتن استقلال سیاسی منجر شود، مصلحت حقیقی نیست؛ هرچند در ظاهر، برخی منافع کوتاه مدت داشته باشد. هنر اجتهاد سیاسی آن است که میان مصالح موقت و مصالح بنیادین تفکیک کند و اجازه ندهد امر متغیر به جای امر ثابت بنشیند یا امر ثابت به بهانه ضرورت کنار گذاشته شود.

در وضعیت «نه جنگ، نه صلح»، این مسئله اهمیت مضاعف پیدا می کند؛ زیرا بسیاری از تصمیمات می توانند دو چهره داشته باشند. ممکن است یک اقدام در ظاهر عقلانی و آرام کننده به نظر برسد، اما در بلندمدت موجب تضعیف اقتدار جامعه اسلامی شود. همچنین ممکن است پافشاری بی محاسبه بر یک موضع، بدون توجه به ظرفیت ها و پیامدها، خسارت هایی ایجاد کند که با مقاصد شریعت سازگار نباشد.

از این رو، معیار اصلی آن است که تصمیمات دیپلماتیک، ضمن رعایت اصول ثابت شرعی، در خدمت حفظ کیان امت، امنیت عمومی، عزت اسلامی و دفع مفسده بزرگ تر قرار گیرد.

۶. چالش های فقهی وضعیت تعلیق جنگ

وضعیت تعلیق جنگ با چالش های متعددی همراه است. نخستین چالش، همان گونه که گفته شد، تشخیص دقیق موضوع است. فقیه و سیاست گذار باید روشن کنند که آیا مذاکره و آتش بس از موضع قدرت انجام می شود یا ضعف؛ آیا هدف آن خرید زمان برای تقویت امت است یا پذیرش تدریجی شرایط دشمن؛ و آیا نتیجه آن کاهش تهدید است یا تثبیت آن.

چالش دوم، مرز میان انعطاف و استحاله است. در فقه سیاسی، انعطاف در تاکتیک ها می تواند مشروع و حتی لازم باشد، اما اگر این انعطاف به تغییر هویت، تضعیف اصول و عادی سازی سلطه دشمن بینجامد، دیگر تدبیر نیست، بلکه استحاله تدریجی است. تفاوت صلح راهبردی با سازش ذلت بار در همین نقطه آشکار می شود. صلحی مانند حدیبیه، در خدمت تقویت جبهه اسلام بود؛ اما مصالحه ای که روح مقاومت را از میان ببرد و دشمن را در موقعیت برتر قرار دهد، نمی تواند با همان منطق توجیه شود. چالش سوم، نسبت میان قدرت و فقاقت است. فقه اگر از مناسبات قدرت و واقعیت های سیاسی بی خبر باشد، ممکن است به توصیه هایی انتزاعی و غیرکارآمد تبدیل شود. در مقابل، قدرت اگر خود را بی نیاز از هدایت فقه بداند، به تدریج از مدار مشروعیت خارج می شود. وضعیت «نه جنگ، نه صلح» دقیقاً نقطه تلاقی این دو ساحت است؛ جایی که فقیه باید واقعیت قدرت را بشناسد و سیاست گذار باید خود را مقید به حدود شرعی بداند. چالش چهارم، نفوذ مفاهیم مبهم در ادبیات سیاسی است. واژگانی مانند عقلانیت، تنش زدایی، تعامل سازنده و واقع گرایی سیاسی، اگر در چارچوب فقهی و تمدنی تعریف نشوند، ممکن است به ابزاری برای تغییر دستگاه محاسباتی جامعه تبدیل شوند. از این رو، فقه دیپلماسی باید افزون بر بررسی شکل قراردادهای، به آثار معرفتی، روانی و تمدنی آن ها نیز توجه کند.

۷. قدرت، تدبیر و مقاصد کلان شریعت

در نگاه فقهی، قدرت صرفاً توان نظامی یا سیاسی نیست، بلکه مجموعه ای از ظرفیت ها برای حفظ امنیت، بازدارندگی، مدیریت تهدید، صیانت از عزت و تحقق مصالح عمومی است. قدرت اگر در چارچوب شریعت قرار گیرد، ابزاری برای حفظ امت و جلوگیری از فساد خواهد بود؛ اما اگر از هدایت شرعی جدا شود، ممکن است به سلطه طلبی یا محاسبات صرفاً مصلحت اندیشانه فروکاسته شود.

تدبیر نیز در این سطح، فراتر از مدیریت تاکتیکی است. تدبیر فقهی یعنی توانایی تشخیص زمان اقدام، زمان توقف، زمان مذاکره و زمان مقاومت؛ به گونه ای که تصمیم



نهایی با مقاصد کلان شریعت هماهنگ باشد. هر مذاکره، هر آتش‌بس و هر توافق موقت باید در نسبت با این مقاصد سنجیده شود: حفظ دین، حفظ جان، حفظ مال، حفظ عزت، حفظ نظم عمومی، جلوگیری از فساد و صیانت از کیان امت.

بنابراین، دیپلماسی در وضعیت تعلیق جنگ زمانی مشروع و مطلوب است که نه موجب غفلت از دشمن شود و نه جامعه را به سوی جنگ طلبی بی‌محاسبه سوق دهد. دیپلماسی مطلوب، دیپلماسی مقید به قدرت، عزت، مصلحت و شریعت است؛ دیپلماسی‌ای که فرصت تنفس و بازسازی را فراهم می‌کند، اما دشمن را تطهیر نمی‌کند؛ مذاکره را می‌پذیرد، اما سلطه را نمی‌پذیرد؛ آتش‌بس را ممکن می‌داند، اما آن را جایگزین امنیت پایدار نمی‌سازد.

نتیجه‌گیری

وضعیت «نه جنگ، نه صلح» یکی از پیچیده‌ترین وضعیت‌ها در فقه سیاسی و فقه دیپلماسی است. در این وضعیت، تصمیمات سیاسی و نظامی به صورت مستقیم با مشروعیت شرعی، مصالح عمومی و مقاصد کلان شریعت پیوند می‌خورند. از این رو، مذاکره و آتش‌بس را نمی‌توان صرفاً به عنوان ابزارهای سیاسی یا تاکتیکی تحلیل کرد، بلکه باید آن‌ها را در چارچوب فقهی، راهبردی و تمدنی مورد ارزیابی قرار داد.

بر اساس آنچه گذشت، مذاکره با دشمن در شرایط تعلیق جنگ، تنها زمانی مشروع است که در خدمت مصلحت عمومی، حفظ جان و مال مردم، صیانت از کیان امت، تقویت بازدارندگی و رعایت عزت اسلامی باشد. همچنین آتش‌بس، اگرچه در برخی شرایط می‌تواند مجاز یا حتی لازم باشد، اما مشروعیت آن وابسته به رعایت خطوط قرمز شرعی، جلوگیری از سوءاستفاده دشمن و حفظ آمادگی دفاعی جامعه اسلامی است.

در نهایت، فقه دیپلماسی در وضعیت «نه جنگ، نه صلح» باید میان دو خطر افراط و تفریط حرکت کند: از یک سو، نباید به نام مقاومت، از تدبیر، مصلحت و حفظ جان مردم غفلت کرد؛ و از سوی دیگر، نباید به نام عقلانیت و تعامل، اصول، عزت و امنیت پایدار امت را قربانی ساخت. راه میانه فقهی آن است که قدرت، تدبیر و مذاکره در ذیل مقاصد کلان شریعت قرار گیرند و هر تصمیمی با توجه به آثار کوتاه‌مدت و بلندمدت آن بر امنیت، مشروعیت و انسجام جامعه اسلامی سنجیده شود.

از این منظر، دیپلماسی در عرصه تعلیق جنگ، نه نشانه ضعف است و نه به خودی خود نشانه قوت؛ بلکه ارزش و مشروعیت آن وابسته به جهت، محتوا، شرایط و نتایج آن است. اگر دیپلماسی در خدمت حفظ امت، تقویت اقتدار، دفع مفاسد و رعایت حدود الهی باشد، می‌تواند بخشی از عقلانیت فقهی حکومت اسلامی باشد؛ اما اگر به ابزار عادی سازی تهدید، تضعیف هویت و تثبیت سلطه دشمن تبدیل شود، از مشروعیت فقهی و راهبردی تهی خواهد شد.

نظام تکالیف در جهاد دفاعی؛ از وجوب عمومی تا تقسیم نقش‌ها

حجت الاسلام والمسلمین عبدالرسول حمیدی

پژوهشگر حوزه فقه امنیت

جهاد دفاعی در فقه امامیه، صرفاً به معنای اثبات مشروعیت قتال در برابر هجوم دشمن نیست، بلکه ناظر به چگونگی سامان‌یابی تکلیف دفاع در جامعه اسلامی است. هرگاه اصل اسلام، سرزمین مسلمانان، امنیت عمومی و کیان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که دفاع، وظیفه گروهی خاص است یا تکلیفی عام که همه مکلفان را، به تناسب توان، امکان و موقعیت خویش، دربرمی‌گیرد. این مسئله در جهان جدید اهمیتی مضاعف یافته است؛ زیرا دفاع، دیگر منحصر در حضور مستقیم در میدان نبرد نیست، بلکه بر مجموعه‌ای از ظرفیت‌های انسانی، مالی، پشتیبانی، رسانه‌ای، اجتماعی، درمانی و مدیریتی استوار است. از این رو، فهم فقهی جهاد دفاعی باید بتواند نسبت میان وجوب عمومی دفاع و تنوع نقش‌های اجتماعی را تبیین کند. در این میان، رساله جهادیه صاحب ریاض از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا این رساله در شرایط تهدید نظامی روس‌ها علیه ایران در دوره قاجار نگاشته شده و بیش از آنکه ناظر به بحثی انتزاعی باشد، متوجه وضعیت عینی و بالفعل دفاعی است. از این جهت، رساله یادشده می‌تواند مبنایی برای فهم اجتماعی و نظام‌مند جهاد دفاعی فراهم آورد. در این نگاه، جهاد دفاعی مجموعه‌ای از تکالیف پراکنده و منفصل نیست، بلکه نظامی از وظایف اجتماعی است که غایت مشترک همه آن‌ها، حفظ اساس اسلام، صیانت از جامعه اسلامی و دفع دشمن است. بر این اساس، جهاد دفاعی در رساله جهادیه صاحب ریاض را می‌توان به مثابه «نظام تکالیف» فهم کرد؛ نظامی که از اصل وجوب عمومی دفاع آغاز می‌شود و

ادامه، به «تقسیم نقش‌ها» میان مکلفان می‌رسد. امتداد اجتماعی این

منطق را می‌توان در برخی شعارهای حماسی معاصر نیز

مشاهده کرد؛ شعارهایی مانند «میدان با تو، خیابان با

ما» که بیانگر نوعی تقسیم مسئولیت میان عرصه‌های

گوناگون دفاع است. مقصود از این

تطبیق، تحمیل مفاهیم بیرونی

بر متن فقهی نیست، بلکه اشاره به

ظرفیتی است که در خود مبانی فقهی

رساله وجود دارد؛ ظرفیتی که مشارکت

مکلفان در دفاع را بر اساس توان، امکان،

مال، موقعیت و میزان اثرگذاری آنان

مفصل‌بندی می‌کند.



۱. جهاد دفاعی و خروج از الگوی محدود تکلیف

در فقه امامیه، جهاد دفاعی از حیث موضوع، شرایط و دامنه تکلیف، تفاوتی بنیادین با جهاد ابتدایی دارد. جهاد ابتدایی به اقتضای ماهیت خود، با قیود خاصی همراه است و در بسیاری از تقریرهای فقهی، تحقق آن منوط به شرایط ویژه‌ای دانسته شده است. اما جهاد دفاعی، از آن رو که ناظر به دفع هجوم، حفظ جان مسلمانان، صیانت از سرزمین اسلامی و جلوگیری از استیلای دشمن است، در چارچوبی متفاوت قرار می‌گیرد. در جهاد دفاعی، موضوع حکم، خطر بالفعل و تهدید موجود است. از همین رو، تکلیف دفاع حالت فوریت و عمومیت می‌یابد. رساله جهادیه صاحب ریاض نیز بر همین مبنا، هنگامی که دشمن متعرض اسلام و مسلمانان می‌شود، دفاع را از حالت تکلیفی محدود و اختصاصی خارج کرده و آن را به تکلیفی فراگیر تبدیل می‌کند. ملاک این فراگیری، صرفاً توسعه در خطاب شرعی نیست، بلکه ماهیت خود تهدید است. هنگامی که خطر، متوجه اصل جامعه اسلامی باشد، دفع آن نیز نمی‌تواند صرفاً بر عهده گروهی خاص باقی بماند. بر این اساس، هرکس که به نحوی در رفع تهدید سهم مؤثر داشته باشد، در دایره تکلیف قرار می‌گیرد. این نکته یکی از پایه‌های اصلی فهم اجتماعی از جهاد دفاعی است. دفاع در اینجا فقط یک فعل رزمی و میدانی نیست، بلکه واکنشی جمعی به وضعیتی است که اصل موجودیت جامعه اسلامی را تهدید می‌کند. بدین ترتیب، جهاد دفاعی از قالب یک تکلیف محدود فردی خارج شده و به ساختاری عام از مسئولیت اجتماعی نزدیک می‌شود.

۲. حفظ کيان اسلام؛ مبنای اجتماعی شدن تکلیف دفاع

مفهوم «حفظ اساس اسلام» یا «صیانت از کيان جامعه اسلامی»، مهم‌ترین محوری است که شبکه تکالیف دفاعی حول آن شکل می‌گیرد. این مفهوم در سنت فقهی، تنها ناظر به صیانت از مرزهای جغرافیایی نیست، بلکه حفظ جامعه اسلامی، امنیت عمومی، استقلال سیاسی، انسجام اجتماعی و جلوگیری از استیلای دشمن را نیز دربرمی‌گیرد. به همین دلیل، این مفهوم مبنایی فراهم می‌آورد که بر اساس آن، دفاع به امری فراتر از حضور مستقیم در میدان نبرد تبدیل می‌شود. زمانی که موضوع حکم، حفظ موجودیت جامعه اسلامی باشد، امثال آن نیز ناگزیر صورتی اجتماعی و چندلایه پیدا می‌کند. در چنین وضعی، قتال تنها یکی از اشکال دفاع است، نه تمام حقیقت آن. جامعه برای دفاع پایدار، نیازمند مجموعه‌ای از ظرفیت‌هاست؛ از جمله نیروی رزمی، تأمین مالی، تدارکات، درمان، امداد، حفظ روحیه عمومی، صیانت از انسجام اجتماعی و جلوگیری از تزلزل درونی. رساله جهادیه، با تکیه بر ملاک‌هایی مانند دفع دشمن و حفظ اساس اسلام، ظرفیت آن را دارد که این ساحت‌های متکثر را در منظومه دفاع جای دهد. از این منظر، حفظ کيان جامعه اسلامی را باید مهم‌ترین مبنای گذار از فهم فردی جهاد به فهم اجتماعی آن دانست. هر جا دفاع ناظر به حفظ یک کل اجتماعی باشد، تکلیف نیز به طور طبیعی در میان اجزای آن کل توزیع می‌شود. این توزیع همان چیزی است که در زبان امروز می‌توان از آن به «تقسیم نقش‌ها» تعبیر کرد.

۳. وجوب عمومی دفاع و تمایز آن از یکنواختی نقش‌ها

در رساله جهادیه، عمومیت تکلیف دفاع به معنای یکنواختی نقش‌ها نیست. همه در اصل دفاع مسئول‌اند، اما نه به یک صورت و نه در یک سطح. این تمایز اهمیت فراوان دارد؛ زیرا اگر وجوب عمومی با یکنواختی تکلیف خلط شود، ممکن است چنین پنداشته شود که تنها شکل معتبر امثال، حضور مستقیم در میدان نبرد است. حال آنکه در منطق فقهی، تکلیف همواره با «وسع»، «قدرت»، «امکان» و «موقعیت» مکلف سنجیده می‌شود. کسی که توان و امکان حضور مستقیم در عرصه دفاع رزمی را دارد، در شرایط نیاز، وظیفه‌ای متناسب با همان توان خواهد داشت. اما کسی که از چنین توان یا امکانی برخوردار نیست، لزوماً از دایره مسئولیت خارج نمی‌شود؛ بلکه نوع مشارکت او تغییر می‌کند. به بیان دیگر، وحدت در اصل تکلیف، ملازم با وحدت در صورت امثال نیست. این مسئله از ساختار خود دفاع نیز قابل فهم است. دفاع، عملی مرکب است و تحقق آن بر مجموعه‌ای از مقدمات و لوازم توقف دارد. هیچ جبهه‌ای صرفاً با اراده جنگاورانه پایدار نمی‌ماند. تأمین ابزار، غذا، پناه، درمان، اطلاعات، پشتیبانی، انسجام اجتماعی و حمایت روانی، همگی در تحقق دفاع دخیل‌اند. بنابراین، اگر اصل دفاع واجب باشد، لوازم ضروری آن نیز به اقتضای ضرورت، در قلمرو تکلیف قرار می‌گیرند. از همین جاست که فقه دفاع، در درون خود، امکان تنوع‌بخشی به نقش‌ها را می‌پذیرد. البته اصل تنوع نقش‌ها در جهاد ابتدایی نیز به نحوی قابل طرح است، اما وجه تمایز جهاد دفاعی، گستره و فراگیری بیشتر این نقش‌هاست. در جهاد دفاعی، به دلیل فعلیت تهدید و تعلق خطر به اصل جامعه اسلامی، دامنه مشارکت دفاعی گسترده‌تر می‌شود و هر فرد به تناسب توان، امکان و اثرگذاری خود در منظومه دفاع قرار می‌گیرد.

۴. بذل نفس و بذل مال؛ ساختار دوگانه تکلیف دفاعی

دو مفهوم «بذل نفس» و «بذل مال» در رساله جهادیه و دیگر متون فقهی باب جهاد، از ارکان اصلی فهم تکلیف دفاعی‌اند. «بذل نفس» ناظر به صورت مستقیم و عینی دفاع است؛ یعنی حضور در صحنه خطر و مقابله با دشمن. اما «بذل مال» نشان می‌دهد که دفاع، از منظر فقهی، هرگز به قتال مستقیم تقلیل نیافته است. ورود مفهوم بذل مال به بحث جهاد دفاعی، بیانگر آن است که فقه، پشتیبانی مالی، تجهیز و تدارکاتی را جزء لوازم دفاع دانسته است. جامعه‌ای که فاقد امکان تجهیز، تأمین و استمرار پشتیبانی باشد، حتی با وجود نیروهای رزمی، قادر به دفاع پایدار نخواهد بود. از این رو، صاحبان مال، امکانات و ظرفیت‌های پشتیبانی نیز در شرایط دفاع، در متن تکلیف قرار می‌گیرند. این ساختار دوگانه، راه را برای فهمی وسیع‌تر از مسئولیت دفاعی می‌گشاید. بر این اساس، دفاع فقط وظیفه رزمنده نیست، بلکه کار تجهیزکننده، پشتیبان، امدادگر، درمانگر و حافظ انسجام اجتماعی نیز هست. اهمیت این نکته در آن است که نشان می‌دهد فقه دفاع، از آغاز، به امکان‌سازی برای دفاع نیز نظر داشته است. بنابراین، تقسیم نقش‌ها در جهاد دفاعی امری عارضی یا تحمیلی نیست، بلکه نتیجه طبیعی توسعه تکلیف از فعل مستقیم به مقدمات ضروری فعل است. این توسعه تکلیفی، صرفاً در مسیر پشتیبانی از میدان نبرد تعریف نمی‌شود، بلکه



می‌تواند ساحت‌های اجتماعی دفاع را نیز دربرگیرد. اگر حضور اجتماعی، حفظ انسجام عمومی، تقویت روحیه مقاومت، جلوگیری از اختلال داخلی و پشتیبانی از ساختار دفاعی بخشی از منظومه دفاع باشد، تأمین مقدمات آن نیز می‌تواند ذیل مفهوم عام اعانه و یاری‌رسانی دفاعی قرار گیرد.

۵. اعانه بر جهاد و شکل‌گیری شبکه تکالیف دفاعی

یکی از مفاهیم مهم در رساله جهادیه، مفهوم «اعانه بر جهاد» است. اعانه در اینجا به معنای هرگونه یاری مؤثر در تحقق دفاع است؛ خواه از طریق مال، خواه از طریق خدمت، پشتیبانی، درمان، تدارک، اطلاع‌رسانی، حفظ روحیه عمومی یا دیگر اشکال یاری‌رسانی. اهمیت اعانه در آن است که نشان می‌دهد دفاع در منطق فقهی، کنشی فردی و منزوی نیست، بلکه فرایندی مرکب و مبتنی بر هم‌پیوندی وظایف است. کسی که رزمنده را تجهیز می‌کند، مجروح را درمان می‌نماید، نیازهای ضروری جبهه را تأمین می‌کند، از فروپاشی پشتیبانی اجتماعی جلوگیری می‌نماید یا به حفظ انسجام عمومی کمک می‌کند، در واقع در تحقق دفاع سهیم است. اگر این سهم در موضع حاجت، ضروری و بی‌بدیل باشد، از سطح توصیه اخلاقی فراتر رفته و وارد قلمرو الزام می‌شود. بر همین اساس، می‌توان از «شبکه تکالیف» یا «نظام تکالیف» در جهاد دفاعی سخن گفت. دفاع در این معنا، مجموعه‌ای از افعال مرتبط است که همه آن‌ها بر غایتی واحد، یعنی دفع تهدید و حفظ جامعه اسلامی، متمرکزند. در چنین نظامی، هر حلقه‌ای که حذف شود، کارآمدی کل ساختار دفاعی آسیب می‌بیند. از این رو، تکلیف در جهاد دفاعی صورتی شبکه‌ای پیدا می‌کند؛ به گونه‌ای که تکلیف رزمنده، بی‌ارتباط با تکلیف تجهیزکننده، امدادگر، پشتیبان، تأمین‌کننده مالی، حافظ امنیت اجتماعی و دیگر اجزای جامعه نیست. میدان و خیابان، در این معنا، دو ساحت منفصل نیستند، بلکه

دو سطح از یک منظومه دفاعی اند.

۶. از وجوب عام تا توزیع تکلیف

بر اساس آنچه گذشت، رساله جهادیه صاحب ریاض جهاد دفاعی را از دو مرحله عبور می‌دهد: نخست، مرحله وجوب عام؛ دوم، مرحله توزیع تکلیف. در مرحله نخست، اصل دفاع به سبب تهدیدی که متوجه جامعه اسلامی است، تکلیفی فراگیر دانسته می‌شود. در این مرحله، ملاک اصلی، دفع دشمن و حفظ اساس اسلام است. از آنجا که تهدید متوجه کل جامعه است، اصل مسئولیت نیز ماهیتی عمومی پیدا می‌کند. در مرحله دوم، این تکلیف عام در نسبت با توان‌ها، موقعیت‌ها و امکانات مختلف مکلفان، به صورت‌های گوناگون فعلیت می‌یابد. این توزیع را می‌توان در چند حوزه بازشناخت: حوزه رزمی، حوزه مالی و تجهیزاتی، حوزه تدارک و پشتیبانی، حوزه درمان و امداد، حوزه رسانه و تبیین، و حوزه صیانت از انسجام اجتماعی. هر یک از این حوزه‌ها بخشی از غایت واحد دفاع را بر عهده دارند. بنابراین، تنوع نقش‌ها به معنای پراکندگی در تکلیف نیست، بلکه به معنای تنوع در مسیر تحقق یک تکلیف مشترک است. همه نقش‌ها، اگر در نسبت با دفع تهدید و حفظ جامعه اسلامی قرار گیرند، در ذیل نظام واحد دفاعی قابل فهم خواهند بود. اهمیت این تحلیل در آن است که امکان می‌دهد از رساله جهادیه قرائتی منسجم و روزآمد به دست آید، بی‌آنکه در مبانی آن تصرفی صورت گیرد. آنچه تغییر کرده، صورت‌های عینی دفاع است، نه منطق بنیادین آن. منطق رساله همچنان این است که در هنگام هجوم دشمن، هرکس به اندازه سهمی که در دفع خطر دارد، در قلمرو تکلیف قرار می‌گیرد.

۷. ضوابط توسعه تکلیف دفاعی

با وجود ظرفیت اجتماعی جهاد دفاعی، توسعه دایره تکلیف باید ضابطه‌مند باشد. نمی‌توان هر نقش اجتماعی یا هر نوع فعالیت جمعی را صرفاً با ادعای ارتباط با دفاع، ذیل عنوان جهاد قرار داد. رساله

نتیجه‌گیری

جهادیه اگرچه ظرفیت توسعه اجتماعی مفهوم دفاع را دارد، اما این توسعه باید در چارچوب معیارهای روشن صورت گیرد. نخستین معیار، ارتباط واقعی با دفع دشمن است. تنها آن دسته از افعال و نقش‌ها در منظومه جهاد دفاعی جای می‌گیرند که در تقویت بنیه دفاعی، حفظ جامعه اسلامی یا رفع تهدید نقش مؤثر داشته باشند. دومین معیار، تناسب تکلیف با توان و امکان مکلف است. عمومیت وجوب هرگز به معنای نادیده گرفتن وسع، قدرت، شرایط و موقعیت اشخاص نیست. تکلیف دفاعی باید متناسب با ظرفیت واقعی مکلفان توزیع شود. سومین معیار، حفظ نظم و مصلحت دفاعی است. چون غایت جهاد دفاعی صیانت از جامعه اسلامی است، هر تفسیری از آن که به بی‌نظمی، اختلال، تضعیف توان دفاعی یا آسیب به انسجام عمومی بینجامد، با روح این منطق ناسازگار خواهد بود. این ضوابط نشان می‌دهد که فقه دفاع، از یک سو ظرفیت اجتماعی و شبکه‌ای دارد و از سوی دیگر، نیازمند دقت روشی و مرزبندی مفهومی است. بنابراین، بازخوانی رساله جهادیه نباید به توسعه بی‌مرز عنوان جهاد بینجامد، بلکه باید به فهم دقیق‌تر از ساختار تکلیف دفاعی منتهی شود. این ضوابط نشان می‌دهد که فقه دفاع، از یک سو ظرفیت اجتماعی و شبکه‌ای دارد و از سوی دیگر، نیازمند دقت روشی و مرزبندی مفهومی است. بنابراین، بازخوانی رساله جهادیه نباید به توسعه بی‌مرز عنوان جهاد بینجامد، بلکه باید به فهم دقیق‌تر از ساختار تکلیف دفاعی منتهی شود.

بر اساس مبانی رساله جهادیه صاحب ریاض، می‌توان گفت که منطق جهاد دفاعی از «وجوب عمومی دفاع» به «نظام تکالیف دفاعی» راه می‌برد. در این نظام، دفاع تکلیفی عام است، اما صورت امتثال آن یکنواخت نیست. هر مکلف به حسب توان، امکان، موقعیت و میزان اثرگذاری خود، در تحقق غایت مشترک دفاع سهیم می‌شود. در این چارچوب، مفاهیمی مانند بذل نفس، بذل مال و اعانه بر جهاد، اضلاع اصلی فهم تکلیف دفاعی اند. بذل نفس ناظر به حضور مستقیم در عرصه خطر است، بذل مال ناظر به تأمین مالی و تجهیزاتی دفاع است، و اعانه بر جهاد دایره‌ای وسیع از پشتیبانی‌های مؤثر را دربرمی‌گیرد. بدین سان، دفاع از حالت فعل فردی و محدود خارج شده و به منظومه‌ای اجتماعی از تکالیف پیوسته تبدیل می‌شود. از این منظر، تقسیم نقش‌ها در جهاد دفاعی تفسیری بیرونی یا تحمیلی بر سنت فقهی نیست، بلکه نتیجه طبیعی مبانی درونی همین سنت است. هنگامی که تهدید متوجه اصل جامعه اسلامی باشد، دفاع نیز به اندازه گستره همان جامعه، صورت‌های متنوع پیدا می‌کند. بنابراین، جهاد دفاعی را باید نه فقط در قالب حضور رزمی، بلکه در قالب نظامی از مسئولیت‌های متناسب، مؤثر و هماهنگ فهم کرد؛ نظامی که غایت نهایی آن، دفع دشمن، حفظ کیان اسلام و صیانت از جامعه اسلامی است.



فربص صلح

۱. صلح و تجربه تاریخی

صلح، به ظاهر یک ابزار سیاسی و اجتماعی برای پایان دادن به نزاع‌هاست، اما وقتی بدون معیار عدالت و مصلحت واقعی اجرا شود، می‌تواند به فربص و تضعیف مشروعیت اخلاقی و اجتماعی بینجامد. از دیدگاه دینی، صلح فراتر از پایان دادن به جنگ و نزاع است؛ صلح باید در خدمت حق و عدالت باشد و از هرگونه نادیده گرفتن اصول اخلاقی و دینی خودداری کند. قرآن کریم و سنت پیامبر و اهل بیت، بارها بر لزوم پایداری در برابر ظلم و شناخت دقیق دشمن تأکید کرده‌اند و نشان داده‌اند که کوتاه آمدن صرفاً به خاطر آرامش ظاهری، ممکن است پایدار نماند و اثرات منفی طولانی مدتی داشته باشد. در تاریخ صدر اسلام، نمونه‌های متعددی از صلح تحمیلی وجود دارد که درس‌هایی روشن برای تحلیل ما از عدالت و مقاومت ارائه می‌کنند. شاخص‌ترین

یوسف پورجم

پژوهشگر مطالعات امنیت

آن‌ها، صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه است. امام، پس از تحمل فشارهای فراوان و تهدیدهای نظامی، در شرایطی که جامعه و یارانش به دلیل دل خوش کردن به وعده دشمن از ادامه نبرد ناتوان بودند و خطر تلفات گسترده و تخریب منابع انسانی و اجتماعی بسیار نزدیک بود ناچار به پذیرش صلح تحمیلی شدند. این صلح، هرچند با درایت حضرت به عیان شدن چهره نفاق منجر شد و به ظاهر نیز پایان نزاع را رقم زد، اما در عمق، حاوی پیامدهای سنگینی بود که نشان می‌دهد عدم همراهی با امام و پذیرش صلح از سوی جامعه بدون شناخت زمینه و ریشه‌های آن، تا چه اندازه می‌تواند به تضعیف منجر شود. صلح در این نمونه، نه به خاطر رضایت حضرت، بلکه به دلیل فشار و تهدید دشمن و عدم فهم درست همراهان شکل گرفت؛ همان چیزی که امروز در نسبت جامعه خودمان با دشمن می‌توان آن را فربص‌آمیز و

خطرناک تلقی کرد. جامعه‌ای که دل به وعده‌های دشمن خوش کند یا مقاومت مستدل را ترک نماید، به تدریج اعتماد به اصول و سنت‌های الهی را از دست می‌دهد. نمونه‌های دیگر تاریخی، همچون صلح‌های اجباری بین برخی کشورها و دولت‌ها نیز نشان می‌دهند که وقتی صلح با انگیزه‌های فربینده و تحمیلی شکل می‌گیرد، اعتماد عمومی به ارزش‌ها و همبستگی آسیب می‌بیند و جامعه، بدون آنکه به صلح واقعی دست یابد، در معرض تضعیف ساختارهای مشروعیت خود قرار می‌گیرد. در صورتی که صلح باید بر پایه تثبیت حاکمیت و شناخت واقعی از دشمن بنا شود و تنها هدف آن حفظ ظاهر آرامش یا پرهیز از هزینه‌های فوری نباشد. بررسی این نمونه‌ها نشان می‌دهد که صلح تحمیلی، حتی اگر به ظاهر پایان‌دهنده جنگ باشد، می‌تواند پیامدهای بلندمدت و پیچیده‌ای داشته باشد. جامعه‌ای که تحت فشار دشمن صلح می‌پذیرد، در واقع بخشی از قدرت اخلاقی و اجتماعی خود را از دست می‌دهد و زمینه فربص و سوءاستفاده دشمن را فراهم می‌کند.

۲. مبانی قرآنی و روایتی پرهیز از اعتماد به دشمن

عدالت در صلح اهمیت محوری دارد. آیات متعدد، مسلمانان را به شناخت و پذیرش حق حتی در شرایط دشوار و مواجهه با دشمنان دعوت می‌کنند و هشدار می‌دهند که پذیرش صلح ظاهری بدون درک صحیح از حقیقت، نوعی خیانت به اصول و دین است. خداوند مطع‌الدین سوره مبارکه هود آیه ۱۱۳ فرموده است: «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فراگیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید! یا در سوره مبارکه الممتحنة آیه ۹ می‌فرماید: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُم فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ» وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه



دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!» روایات اهل بیت نیز بر لزوم پایداری و هوشیاری در برابر وعده‌های دشمن تأکید دارند. پیامبر اکرم و ائمه معصومین همواره هشدار داده‌اند که دشمن ممکن است با وعده‌های ظاهری و وعده صلح، اهداف خود را دنبال کند و دل خوش کردن به این وعده‌ها می‌تواند پیامدهای زیان‌باری داشته باشد. امام علی (ع) در بیانی گهربار می‌فرمایند: «جَمَاعُ الْعُرُورِ فِي الْأَسْتِنَامَةِ إِلَى الْعَدُوِّ؛ اعتماد کردن به دشمن، عامل فریب خوردن [از او] است.» [غرر الحکم: ۴۷۷۵]. حضرت در بیانی دیگر می‌فرمایند: «مَنْ نَامَ عَنْ عَدُوِّهِ أَتَبَهَتْهُ الْمَكَائِدُ؛ هر که از دشمن خود غافل شود، دسیسه‌ها او را به خود آورد.» [غرر الحکم: ۸۶۷۲]. این آموزه‌ها نه تنها بر ضرورت شناخت دشمن و تحلیل واقعیات سیاسی تأکید می‌کنند، بلکه صلح را به عنوان یک فرآیند مستلزم آگاهی، مشورت و عدالت معرفی می‌کنند. از این رو صلح عادلانه، برخلاف صلح تحمیلی، با موازین اخلاقی و دینی همراه است و تلاشی است برای ایجاد تعادل بین مصلحت فوری و اصول پایدار. جامعه‌ای که در آن صلح با عدالت تحقق یابد، نه تنها از نزاع و تخریب در امان است، بلکه قدرت و مشروعیت خود را حفظ می‌کند و امکان مقاومت مستدل در برابر دشمنان را فراهم می‌سازد. این آموزه‌ها، امروز نیز قابل تفسیر و کاربرد هستند، زیرا نشان می‌دهند که صلح واقعی بدون عدالت و شناخت دقیق از دشمن، همواره آسیب‌پذیر و کوتاه‌مدت است.

۳. صلح عادلانه، فریب دشمن

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های تاریخی و دینی درباره صلح، هشدار نسبت به فریب دشمن و وعده‌های بی‌اساس اوست. تجربه‌های گذشته نشان داده‌اند که دشمنان، حتی در هنگام پیشنهاد صلح، ممکن است اهداف پنهان و مقاصد خودخواهانه داشته

باشند. پذیرش چنین صلحی بدون تحلیل دقیق، جامعه را به سوی خسارت‌های اخلاقی، سیاسی و اجتماعی سوق می‌دهد. همان‌گونه که صلحی که بر امام حسن (ع) به واسطه عدم درک صحیح مردم از دشمن تحمیل شد نشان داد، ظاهری آرام و صلح‌آمیز می‌تواند پوششی برای فشار و تضعیف مشروعیت داخلی باشد. از این رو نباید صرفاً به ظاهر وعده‌ها دل خوش کرد. دشمن با بهره‌گیری از شرایط ضعف و ناتوانی جامعه، صلح را به نحوی تحمیل می‌کند که اهداف اخلاقی و حقوقی جامعه قربانی شود. صلح عادلانه تنها زمانی پایدار می‌ماند که جامعه از فریب دشمن آگاه باشد و تصمیمات خود را بر پایه شناخت، عدالت و مصلحت حقیقی اتخاذ کند. در غیر این صورت، صلح به ظاهر آرام، در واقع آغازگر بحران‌های پنهان و پیچیده خواهد بود. یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها، مواجهه با دشمنانی است که از تاکتیک‌های فریبکارانه برای تحمیل صلح ظاهری استفاده می‌کنند. در جهان امروز، همانند گذشته، وعده‌های صلح و توافقات ظاهری می‌توانند ابزار فشار، تضعیف مشروعیت و ایجاد شکاف در جامعه باشند. درس‌های تاریخی نشان می‌دهند که صلح عادلانه تنها زمانی تحقق می‌یابد که معیارهای اخلاقی، دینی و سیاسی هم‌زمان رعایت شوند. کوتاه آمدن صرفاً به دلیل فشار، بدون تحلیل واقع‌بینانه از شرایط، نه تنها عدالت را نقض می‌کند، بلکه اعتماد عمومی را نیز کاهش می‌دهد. یکی دیگر از چالش‌های عملی، مدیریت انتظارات جامعه است. وعده‌های فریبنده دشمن می‌تواند باعث شود مردم به صلح ظاهری دل خوش کنند و حساسیت خود نسبت به عدالت و اخلاق را از دست بدهند. آموزه‌های دینی در این زمینه راهنمایی‌های روشنی ارائه می‌کنند؛ صلح باید با تحلیل، مشورت و آگاهی همراه باشد، و جامعه نباید تحت تأثیر جذابیت ظاهری صلح قرار گیرد. این مقوله، آزمونی اخلاقی،

اجتماعی و فلسفی است که عمق بصیرت جامعه و زهبران را می‌سنجد. تفاوت بنیادین صلح عادلانه با صلح تحمیلی در همین نقطه آشکار می‌شود. صلح عادلانه، صلحی است که در آن عدالت و شناخت دقیق از دشمن، نه تنها رعایت می‌شود، بلکه محور اصلی تصمیم‌گیری است. در مقابل، صلح تحمیلی، محصول فشار و فریب است و ممکن است به ظاهر آرامش بیاورد، اما در حقیقت ریشه‌های اخلاقی و اجتماعی جامعه را متزلزل می‌کند. از منظر دینی، صلح عادلانه تابع ارزش‌های اخلاقی و آموزه‌های قرآن و سنت است. قرآن، بارها مؤمنان را به عدالت حتی در برابر دشمنان فراخوانده و هشدار داده که کوتاه آمدن از اصول، هرچند برای آرامش فوری، پایدار نخواهد بود. این دیدگاه نشان می‌دهد که صلح واقعی، نه تنها پایان نزاع، بلکه پاسداری از ارزش‌ها، مشروعیت و اخلاقیات است. از همین منظر می‌توان فهمید که شناخت دشمن و پایداری اخلاقی، حتی در شرایط سخت، راهگشای دستیابی به صلح واقعی است. در واقع، صلح بدون درک موقعیت، به جای امنیت و آرامش، زمینه‌ساز بحران‌های پنهان و طولانی‌مدت می‌شود. از این رو صلح تنها یک هدف سیاسی نیست؛ بلکه یک فرآیند پیچیده است که نیازمند آگاهی، تحلیل، عدالت و پایداری است. جامعه‌ای که این معیارها را رعایت می‌کند، توانایی مواجهه با وعده‌های فریبنده دشمن را دارد و می‌تواند صلحی پایدار و مشروع ایجاد کند. در حقیقت، صلح واقعی نتیجه پایداری، عدالت و شناخت دقیق دشمن است. صلح، اگرچه به ظاهر امری ساده و هدفی روشن است، در واقع آزمونی عمیق از عدالت، اخلاق و بصیرت است.

صلح عادلانه، با معیارهای اخلاقی و دینی همراه است و نه تنها از نزاع جلوگیری می‌کند، بلکه قدرت و مشروعیت جامعه را حفظ می‌کند و امکان مقاومت مستدل و هوشیارانه در برابر دشمن را فراهم می‌آورد. صلح واقعی، نتیجه آگاهی، عدالت و شناخت دقیق دشمن است و هرگونه کوتاه آمدن صرفاً برای آرامش ظاهری، می‌تواند آسیب‌های پنهانی به جامعه وارد کند. این درک، راهنمایی برای تحلیل و تصمیم‌گیری‌های امروز و فردا ارائه می‌دهد و خواننده را به اهمیت حفظ ارزش‌ها و پایبندی به اصول در هر توافقی رهنمون می‌کند.



تحلیلی قرآنی از تکامل جهاد ملت ایران

حجت الاسلام والمسلمین علیرضا احمدی

پژوهشگر مطالعات تمدنی

تاریخ مبارزات انبیا و پیروان آنها در قرآن کریم، الگویی جاودان از سنت‌های تغییرناپذیر الهی در عرصه تقابل حق و باطل است. یکی از دقیق‌ترین این سنت‌ها، اصل «تناسب میان رشد معنوی امت و سطح دشمنی که با آن مواجه می‌شود» است. قرآن در آیه «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۱۵۵) این واقعیت را اعلام می‌کند که ابتلا تدریجی، هدفمند و متناسب با ظرفیت جامعه مؤمن است. این تدرج از باب تربیت و تکامل تدریجی امت صورت می‌پذیرد.

تجربه چهل و هفت ساله انقلاب اسلامی ایران، نمونه‌ای بارز از این سنت الهی است. ملتی که در سال ۱۳۵۷ با شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» به پا خاست، امروز در موقعیتی قرار گرفته که مستقیماً با قدرت‌مندترین رهبر نظام سلطه یعنی آمریکا روبه‌روست. آنچه از آن به عنوان «نظام سلطه» یاد می‌شود، در منطق قرآنی، همان صورت تاریخی شبکه‌ی ولایت شیطان است؛ «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (اعراف: ۲۷) این تحول، نتیجه منطقی فرایندی است که قرآن مختصات آن را بیان کرده و به تشریح این مسیر تکاملی می‌پردازد. در ادامه با استناد به آیات وحی، نشان خواهیم داد که چگونه ملت ایران از مواجهه با «جنود شیطان» به مرحله رویارویی با «رأس استکبار» رسیده است.

۱. الگوی قرآنی تدرج در مواجهه: از جزء به کل

قرآن کریم در تبیین ساختار دشمنی با حق، از معماری دقیقی سخن می‌گوید. در آیه «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حُزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (فاطر: ۶)، دو نکته محوری مطرح است: نخست، دشمنی شیطان امری ذاتی و غیرقابل مصالحه است؛ دوم، شیطان دارای «حزب» و «جنود» است که در سلسله‌مراتبی سازمان‌یافته عمل می‌کنند. شیطان، دستگاهی دارد؛ قبیله‌ای دارد؛ شبکه‌ای دارد که در سطوح مختلف عمل می‌کند. این ساختار سلسله‌مراتبی در آیه «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكُيُودُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (انعام: ۱۲۱) تصریح می‌شود: شیاطین به اولیای خود وحی می‌کنند تا با مؤمنان به جدال برخیزند.

این الگو در تاریخ انبیا به وضوح قابل رصد است. موسی (ع) ابتدا با سحره فرعون روبه‌رو شد، سپس با خود فرعون. پیامبر اکرم (ص) نخست با مشرکان مکه،

۲. مرحله نخست: مواجهه با جنود پراکنده

انقلاب اسلامی ایران، مدعی برپایی حاکمیت الهی در عصر حاکمیت مدرنیته‌ی سکولار بود؛

چنین ادعایی در زبان قرآن یعنی ورود به صحنه‌ی «فتنه» به معنای آزمایش سخت و چندلایه. این فتنه در مرحله‌ی اول، در قالب جنود درجه‌ی دوم و سوم شیطان ظاهر شد: گروهک‌ها، منافقان، جریان‌های تروریستی و تجزیه‌طلب — همان شیاطین انسی که قرآن از آن‌ها به عنوان دشمنان هر پیامبری یاد می‌کند (انعام: ۱۱۲). در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، جمهوری اسلامی با گروهک‌های تروریستی،

سازمان‌های انحرافی و جریان‌های منافق روبه‌رو شد. این مرحله، دقیقاً همان چیزی بود که قرآن از آن به «فتنه» تعبیر می‌کند: «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره: ۱۹۱). فتنه، آزمونی است که از درون جامعه سر برمی‌آورد و خطرناک‌تر از جنگ آشکار است. منافقان که قرآن آنها را «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» (بقره: ۱۰) توصیف می‌کند، در این مرحله نقش محوری داشتند. آیه «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُتَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ» (احزاب: ۶۰) هشدار می‌دهد که دوباره خطر این جریان‌ها.

اما این مرحله، آمادگی ملت را برای مواجهات سنگین‌تر فراهم کرد. قرآن می‌فرماید:

«وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ

الْكَاذِبِينَ» (عنکبوت: ۳). فتنه‌ها، صادقان را از کاذبان جدا می‌کند و جامعه را برای مراحل بعدی پالایش می‌نماید.

۳. مرحله دوم: جنگ تحمیلی ۸ ساله

با شکست جنود داخلی، دشمن به مرحله بعدی روی آورد: جنگ تمام‌عیار از طریق دیکتاتوری به نام صدام. صدام و رژیم بعث؛ یک طاغوت منطقه‌ای بود که در منطق قرآنی، «فرعون جغرافیایی عصر خود» در منطقه‌ی غرب آسیا به شمار می‌رفت. قرآن الگوی چنین طاغوت‌هایی را این‌گونه ترسیم می‌کند: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ...» (قصص: ۴)

صدام حسین، با حمایت همه قدرت‌های بزرگ، هشت سال جنگی ویرانگر را بر ایران تحمیل کرد. جنگ تحمیلی، آزمونی بود که قرآن از آن به «تمحیص» تعبیر می‌کند: «وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۱). تمحیص یعنی پالایش و خالص‌سازی. ملتی که از این آزمون سربلند بیرون آمد، دیگر آمادگی مواجهه با سطوح بالاتر دشمنی را یافته بود. آیه «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۲) این واقعیت را یادآور می‌شود که بهشت بدون جهاد و صبر حاصل نمی‌شود.

۴. مرحله سوم: جنگ نرم و محاصره اقتصادی

پس از شکست در جنگ نظامی مستقیم، دشمن به جنگ نرم و محاصره اقتصادی روی آورد. تحریم‌های ظالمانه، تبلیغات رسانه‌ای، جنگ روانی و تلاش برای ایجاد ناامیدی در جامعه، همه از مصادیق آیه «يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (صف: ۸) است. دشمن می‌خواهد نور الهی را با دمیدن خاموش کند، اما خداوند نور خود را کامل می‌کند.

این مرحله، آزمون صبر استراتژیک بود. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۲۰۰). صبر، مصابره و مرابطه، سه مرحله تکامل مقاومت است. ملت ایران در این مرحله نشان داد که نه تنها در برابر حملات نظامی، بلکه در برابر فشارهای اقتصادی و روانی نیز ایستادگی می‌کند.

۵. مرحله چهارم: جنگ نیابتی رژیم صهیونیستی (جنگ تحمیلی دوم)

با ناکامی در جنگ نرم، دشمن به مرحله بعدی روی آورد: استفاده از رژیم صهیونیستی به عنوان ابزار تهاجم مستقیم. ترور دانشمندان، حملات سایبری، تخریب تأسیسات و تلاش برای ایجاد ناامنی، همه از سوی این رژیم غاصب صورت گرفت. این مرحله، تجلی آیه «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (مائده: ۸۲) بود. شدیدترین دشمنی با مؤمنان از سوی یهود و مشرکان است. اما این مرحله نیز با شکست مواجه شد. عملیات «طوفان الاقصی» و پاسخ‌های قاطع ایران، نشان داد که ملتی که از مراحل قبلی عبور کرده، دیگر

از هیچ دشمنی نمی‌هراسد. آیه «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹) این اطمینان را می‌دهد که مؤمنان برتر و پیروزند.

۶. مرحله پنجم: مواجهه مستقیم با رأس استکبار (جنگ تحمیلی سوم)

سرانجام، پس از دهه‌ها ترور، جنگ نیابتی، تحریم همه‌جانبه، جنگ رسانه‌ای و فرهنگی، شیطان بزرگ-آمریکا-خود را ناچار دید که در موقعیت ورود مستقیم به نبرد قرار گیرد. در این نقطه است که می‌توان از منظر عرفان اجتماعی قرآنی، گفت: ملت ایران، از مراحل ابتدایی سلوک جمعی عبور کرده و به مرحله‌ی «مواجهه‌ی مستقیم با رأس استکبار» وارد شده است؛ مرحله‌ای که در آن، نبرد دیگر صرفاً با نوچه‌ها و ابزارها نیست، بلکه با «مرکز فرماندهی شبکه‌ی شیطانی» است. قرآن، قانون این ارتقاء سطح مواجهه را چنین بیان می‌کند: «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (انعام: ۱۲۹) در این جا می‌توان گفت همان‌گونه که ظالمان در سلسله‌مراتب با هم پیوند می‌خورند، مؤمنان نیز در سلسله‌مراتب جهاد و ابتلاء، به سطوح بالاتری از نبرد ارتقاء می‌یابند؛ و وقتی یک امت، در طول ۴۷ سال، از غربال فتنه‌ها، جنگ‌ها، تحریم‌ها و ترورها عبور می‌کند و همچنان بر «اصِلِ لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...» (ممتحنه: ۱) پای می‌فشارد، الهیات تاریخ، آن امت را در نقطه‌ی مواجهه‌ی مستقیم با رأس استکبار قرار می‌دهد.

باید گفت که حملات نظامی مستقیم آمریکا به ایران، نقطه عطفی تاریخی است. این مرحله، تحقق پیش‌بینی امام خمینی (ره) است که از همان آغاز،

آمریکا را «شیطان بزرگ» نامید. این تسمیه، نه صرفاً یک شعار سیاسی، بلکه تحلیلی قرآنی از ماهیت ساختار قدرت جهانی و رژیم‌های مستکبر حاضر در آن بود.

قرآن کریم در آیه «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (نساء: ۷۶) اعلام می‌کند که نیرنگ شیطان ضعیف است. این ضعف، نه به معنای نبود قدرت ظاهری، بلکه به معنای فقدان مشروعیت و پایداری است. آمریکا با تمام قدرت نظامی و اقتصادی خود، در برابر ملتی که بر پایه ایمان و استقامت ایستاده، ناتوان است. آیه «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران: ۵۴) این واقعیت را تأیید می‌کند که نقشه‌های دشمن با تدبیر الهی خنثی می‌شود.

مواجهه مستقیم با آمریکا، نشانه رسیدن ملت ایران به بالاترین مرتبه بلوغ سیاسی و معنوی است. قرآن می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (نور: ۵۵). وعده استخلاف، مشروط به ایمان و عمل صالح است. ملتی که چهار دهه در برابر همه فشارها ایستاده، اکنون شایسته این مقام است که با رأس استکبار روبه‌رو شود.

۷. معنای جامعه‌شناختی «شرف مواجهه»

از منظر جامعه‌شناسی دینی، مواجهه با دشمن اصلی، نشانه تکامل جمعی است. جوامع انسانی مانند افراد، مراحل رشد دارند. جامعه‌ای که در مراحل ابتدایی است، قادر به مواجهه با چالش‌های پیچیده نیست. اما جامعه‌ای که از آزمون‌های متعدد عبور کرده، ظرفیت مواجهه با بزرگ‌ترین چالش‌ها را می‌یابد.

قرآن این تکامل را در آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء: ۱۰۵) وعده می‌دهد. وراثت زمین، نه به قدرت نظامی، بلکه به صلاحیت معنوی و اجتماعی بستگی دارد. ملت ایران با عبور از این مراحل، خود را برای این وراثت آماده کرده است. این «شرف مواجهه» همچنین بار روان‌شناختی و معنوی دارد. آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران: ۱۶۹) به شهدا مقام ویژه‌ای می‌دهد. شهدایی که در مواجهه با رأس استکبار به شهادت می‌رسند، در بالاترین مرتبه قرار دارند. شهادت رهبر عزیز ملت ایران، فرماندهان و سید حسن نصرالله، و دیگر شهدای مقاومت، نشانه این مقام والاست.

۸. استیصال دشمن و درخواست آتش بس

نکته قابل تأمل، استیصال آمریکا پس از شکست در مواجهه مستقیم است. این استیصال، نه تنها نظامی، بلکه معنوی و استراتژیک است. آیه «سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ» (آل عمران: ۱۵۱) وعده می دهد که خداوند رعب را در دل کافران می اندازد. این رعب، نه از قدرت نظامی ایران، بلکه از ایمان و استقامت ملت ایران ناشی می شود. قرآن در آیه «وَلَا تَهْشَوْا فِي أَيْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ» (نساء: ۱۰۴) تفاوت اساسی را نشان می دهد: هر دو طرف درد می کشند، اما مؤمنان امید به خدا دارند و دشمن ندارد. این امید، عامل تعیین کننده پیروزی است.

۹. مردم ایران و مدال افتخار جهاد با رأس استکبار

اگر سیر حوادث را در پرتو آیات قرآن بازخوانی کنیم، می توان گفت مردم ایران، در این چهار دهه، توفیق پوشیدن لباسی را یافته اند که قرآن آن را «لباس تقوا» می نامد: «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ» (اعراف/۲۶) این لباس، فقط پوشش فردی پرهیز از گناه نیست؛ لباس ملتی است که در برابر شیطان فردی و شیطان تاریخی، بر سر عهد توحیدی خود ایستاده است. حضور میلیونی مردم در صحنه های خطر،



خیابان ها، صبر بر سختی ها، تحمل جنگ و تحریم، مقاومت در برابر هجمه های رسانه ای و فرهنگی، و نهایتاً پایداری در برابر تهاجم مستقیم آمریکا و رژیم صهیونیستی، به معنای آن است که این ملت، به توفیق الهی، خود را در صف «حزب الله» قرار داده که قرآن درباره شان می فرماید: «أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (مجادله/۲۲)

و در مقابل، شبکه ای استکبار را در صف «حزب الشیطان» معرفی می کند: «أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (مجادله/۱۹)

از این منظر، «مدال افتخار جهاد با شیطان بزرگ» صورت بندی یک واقعیت قرآنی است: ملتی که به طور مستمر در برابر رأس حزب الشیطان ایستاده است، در حقیقت به بالاترین رتبه ای ابتلاء و جهاد رسیده و اگر این مسیر را با اخلاص و صبر ادامه دهد، در زمره ی «مفلحون» قرار خواهد گرفت. قرآن می فرماید: «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ...» (بقره/۱۳۴)؛ امروز، امت ایران، در حال نوشتن «ما کسبتم» خود در تاریخ است. روزی، دیگر ملت ها، این دوره را به عنوان دوره ای خواهند خواند که در آن، ملتی کوچک از نظر امکانات مادی، اما بزرگ از حیث ایمان، در برابر نظام سلطه ی جهانی ایستاد و الگویی برای دیگر مستضعفان شد؛ همان وعده ی: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا...» (قصص/۵).

در ساحت جامعه شناسی هویتی، جهاد با شیطان بزرگ، روح جدیدی در «خودفهمی مردم ایران» دمیده است. مردم ایران دیگر خود را صرفاً به عنوان ملتی در حال دفاع از مرزهای جغرافیایی نمی فهمند، بلکه خود را حاملان یک رسالت فراملی در مقابله با ظلم جهانی می بینند؛ این

همان چیزی است که قرآن آن را «خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» می نامد: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...» (آل عمران/۱۱۰). به عبارت دیگر، ایستادن در برابر رأس استکبار، اوج نهی از منکر در مقیاس جهانی است.

۱۰. وظیفه ی امروز ما در مقام حاملان این مدال

اگر بپذیریم که مردم ایران، به توفیق الهی، در موقعیتی کم نظیر قرار گرفته اند- موقعیت جهاد مستقیم با شیطان بزرگ و رأس استکبار- آنگاه مسئولیت ما به عنوان جامعه ی مؤمن، سنگین تر و ظریف تر می شود. قرآن پس از ذکر نبردها و فتنه ها، یک توصیه ی کلیدی دارد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران/۲۰۰)؛ «صبر» یعنی تحمل سختی؛ «مُصابره» یعنی بر صبر دشمن غلبه کردن؛ «مُرابطه» یعنی استقرار دائمی در مرزهای جهاد - چه مرزهای جغرافیایی، چه مرزهای فکری، فرهنگی و اخلاقی. مدال جهاد با شیطان بزرگ، تنها در میدان نبرد سخت به دست نمی آید؛ در میدان اقتصاد، فرهنگ، علم، رسانه و تربیت نیز، هر جا که شبکه ی شیطانی می کوشد ایمان و هویت را سست کند، میدان جدیدی از این جهاد گشوده می شود.

امروز، دعوت به جهاد با شیطان بزرگ، همان دعوت به «حیات» است؛ حیات فردی، حیات اجتماعی و حیات تاریخی. پذیرفتن این دعوت، یعنی ادامه ی راهی که از مواجهه با گروهک ها و منافقان آغاز شد، از جنگ تحمیلی گذشت، از جنایت های رژیم صهیونیستی عبور کرد و اکنون، در آستانه ی شکستن هیمنه ی مستقیم شیطان بزرگ قرار گرفته است.

راهبرد پنهان ماندگی فرماندهان و مقامات در نبرد از منظر فقه و سیره

حجت السلام و المسلمین سید حمید حسینی

پژوهشگر حوزه فقه امنیت

بررسی تاریخ تروریسم نشان می‌دهد که برخی جریان‌های افراطی دینی-سیاسی، از گذشته‌های دور، ترور و حذف فیزیکی را به عنوان ابزار تحقق اهداف خود به کار گرفته‌اند. در کتاب تاریخ تروریسم آمده است که نخستین گروه‌های شناخته شده تروریستی در تاریخ، به جریان «زیلوت‌ها» بازمی‌گردند؛ جنبشی سیاسی-دینی در میان یهودیان که در قرن نخست میلادی علیه امپراتوری روم در فلسطین فعالیت می‌کرد. افراطی‌ترین شاخه این جریان، «سیکاری‌ها» نام داشتند؛ گروهی که به دلیل حمل خنجرهای کوچک موسوم به «سیکا»، با روش‌های خشونت‌آمیز و مخفیانه علیه مخالفان خود اقدام می‌کردند. در دوره جدید نیز، پس از شکل‌گیری رژیم جعلی اسرائیل، سازمان‌های تروریستی متعددی در بستر صهیونیسم پدید آمدند. یکی از مشهورترین این گروه‌ها، «ایرگون» بود؛ سازمانی مسلح و خشونت‌محور که بخشی از جریان‌های سیاسی بعدی رژیم صهیونیستی، از جمله حزب لیکود، از حیث تاریخی و فکری با آن پیوند دارند. از این منظر، با دشمنی مواجه هستیم که ترور، حذف هدفمند و عملیات مخفی، در منطق امنیتی و هویتی آن جایگاهی جدی دارد. در واقع، از آغاز پروژه صهیونیسم در قرن نوزدهم، می‌توان نشانه‌های پیوند میان ترور و پیشبرد اهداف سیاسی را مشاهده کرد. به همین جهت، جدا کردن ترور از ساختار صهیونیسم، دست‌کم در تحلیل تاریخی و امنیتی، کار آسانی نیست. در چنین وضعیتی، راهبردهای نظامی و امنیتی تنها به نمایش قدرت یا حضور مستقیم

۱. مبانی فقهی پنهان ماندگی فرماندهان

بررسی فقهی مسئله پنهان ماندگی فرماندهان در نبرد را می‌توان بر چند اصل مهم در فقه جهاد و فقه حکمرانی استوار کرد.

الف) اصل حفظ نفس

نخستین مبنا، اصل «حفظ نفس» است. در منطق شریعت، جان انسان امانتی الهی است و به‌خطر انداختن بی‌مورد آن جایز نیست. این مسئله درباره فرماندهان و مقامات مسئول اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا جان آنان صرفاً حیثیت فردی ندارد، بلکه

با نظم عمومی، امنیت جامعه و استمرار فرماندهی گره خورده است. فرمانده در ساختار رزمی، نقشی کلیدی و گاه غیرقابل جایگزین دارد. از این رو، حفظ جان او تنها یک ملاحظه شخصی نیست، بلکه بخشی از حفظ توان دفاعی جامعه است. اگر نبود فرمانده موجب اختلال در فرماندهی، فروپاشی نظم میدانی یا تضعیف روحیه عمومی شود، حفظ جان او به عنوان یک ضرورت شرعی و عقلایی مطرح می‌شود. در چنین شرایطی، پنهان ماندگی یا رعایت تدابیر حفاظتی، نه تنها مجاز، بلکه در مواردی لازم خواهد بود.

ب) قاعده اهم و مهم

دومین مبنا، قاعده «اهم و مهم» است. مطابق این قاعده، هرگاه دو مصلحت با یکدیگر تراحم پیدا کنند، مصلحت مهم‌تر بر مصلحت کم‌اهمیت‌تر مقدم می‌شود. در مسئله حضور آشکار فرمانده در میدان نبرد، ممکن است میان دو مصلحت تراحم پدید آید. از یک سو، حضور آشکار فرمانده می‌تواند موجب تقویت روحیه نیروها شود؛ زیرا فرمانده نماد قدرت، مقاومت و ثبات است. از سوی دیگر، حفظ جان فرمانده برای استمرار مدیریت جنگ، جلوگیری از اختلال در تصمیم‌گیری و حفظ انسجام جبهه، مصلحتی بالاتر و راهبردی‌تر است. در چنین وضعیتی، اگر حضور آشکار فرمانده خطر ترور، اسارت یا حذف او را افزایش دهد، مصلحت حفظ جان او بر مصلحت حضور نمایشی و روحیه‌بخش مقدم می‌شود. زیرا زیان ناشی از فقدان فرمانده، ممکن است بسیار گسترده‌تر از سود کوتاه‌مدت حضور علنی او باشد. بنابراین، فقه با تکیه بر قاعده

اهم و مهم، در شرایط خطر، حفظ فرمانده و استمرار فرماندهی را بر نمایش حضور آشکار ترجیح می‌دهد.

ج) مشروعیت تدبیر جنگی

سومین مبنا، قواعد تدبیر جنگی در فقه است. در سنت اسلامی، جنگ صرفاً میدان زورآزمایی آشکار نیست، بلکه عرصه عقل، تدبیر، فریب مشروع دشمن، پنهان‌سازی مواضع مهم و مدیریت اطلاعات نیز هست. در همین چارچوب، اصل «الحرب خدعة» بیانگر آن است که جنگ، عرصه تدبیر و غافل‌سازی مشروع دشمن است. بر این اساس، پنهان‌سازی فرماندهان، جابه‌جایی حساب شده، کاهش قابلیت شناسایی و جلوگیری از دسترسی دشمن به اطلاعات حساس، همگی در ذیل تدبیر مشروع جنگی قابل فهم‌اند. پنهان ماندگی فرمانده، نه رفتار منفعلانه، بلکه بخشی از مدیریت هوشمندانه صحنه نبرد است؛ زیرا دشمن را از شناخت دقیق ساختار فرماندهی و امکان هدف‌گیری مؤثر محروم می‌سازد. برآیند این سه مبنا نشان می‌دهد که فقه اسلامی نه تنها با پنهان ماندگی فرماندهان در نبرد تعارضی ندارد، بلکه در شرایطی آن را ترجیح داده و حتی لازم می‌داند.



۲. تأیید الهی بر تدبیر؛ درس‌هایی از غار ثور

یکی از روشن‌ترین نمونه‌های سیره نبوی در تأیید تدبیر، پنهان‌ماندگی و استفاده از ابزارهای طبیعی، ماجرای غار ثور در هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه است. خداوند در آیه ۴۰ سوره توبه به این واقعه اشاره می‌کند: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

اگر او را یاری نکنید، قطعاً خدا او را یاری کرد؛ آن‌گاه که کافران او را بیرون کردند، در حالی که یکی از دو تن بود، هنگامی که آن دو در غار بودند و او به همراه خود می‌گفت: اندوهگین مباش که خدا با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاه‌ایانی که نمی‌دیدید تأیید کرد، و سخن کافران را پست گردانید و سخن خداست که برتر است، و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است.

پنهان‌شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار ثور، صرفاً یک پناه‌گیری عادی نبود، بلکه اقدامی کاملاً حساب‌شده در شرایط تعقیب دشمن بود. مشرکان مکه با تمام توان به دنبال آن حضرت بودند، اما تدبیر نبوی و پنهان‌ماندگی بهنگام، آنان را ناکام گذاشت. در اینجا، پنهان‌شدن نه نشانه ضعف، بلکه مقدمه حفظ جان پیامبر و استمرار رسالت الهی بود.

روایت مشهور درباره تار عنکبوت بر دهانه غار و لانه کبوتران نیز، در صورت پذیرش تاریخی آن، بیانگر نکته‌ای مهم است: خداوند تدبیر صحیح را تأیید و تکمیل می‌کند. یعنی توکل الهی به معنای ترک اسباب و بی‌توجهی به محاسبات امنیتی نیست، بلکه توکل حقیقی همراه با به‌کارگیری اسباب عقلایی است.

۳. حضور میدانی و پنهان‌ماندگی؛ دو صورت از یک تدبیر

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد که راهبرد نبوی، نه حضور دائمی و بی‌محاسبه در میدان بود و نه پنهان‌ماندگی همیشگی. بلکه آن حضرت بسته به شرایط، گاهی در میدان نبرد حاضر می‌شدند و گاهی از تدابیر حفاظتی و پنهان‌ماندگی بهره می‌بردند. در غزواتی مانند بدر و احد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میدان حضور داشتند و این حضور موجب تقویت روحیه مسلمانان و تثبیت رهبری عملی ایشان بود. اما این حضور هرگز به

معنای بی‌تدبیری یا بی‌توجهی به خطر نبود. در جنگ بدر، سعد بن معاذ پیشنهاد کرد

برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنایی موسوم به «عریش» ساخته شود تا آن حضرت در جایگاهی

محفوظ قرار گیرند و در صورت تغییر شرایط، امکان تدبیر و تصمیم‌گیری باقی

بماند. ابن هشام در سیره نقل می‌کند که سعد بن معاذ گفت: ای پیامبر خدا،

آیا برای شما عریشی نسازیم که در آن باشید و مرکب‌هایتان نزد شما آماده باشد؟

سپس ما با دشمن روبه‌رو شویم؛ اگر خداوند ما را عزیز گرداند و بر

دشمن پیروز کرد، همان چیزی است که دوست داریم،

و اگر اوضاع به گونه‌ای دیگر شد، بر مرکب‌های خود

سوار شوید و به سوی قوم ما بازگردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله

این پیشنهاد را ستود و برای او دعای خیر کرد. این

گزارش تاریخی نشان می‌دهد که حفظ جان فرمانده

کل، از همان آغاز، به عنوان یک سرمایه راهبردی مورد توجه اصحاب پیامبر بوده است. ساخت عریش برای پیامبر، نه به معنای ترس یا فاصله‌گیری از میدان، بلکه نشانه فهم درست نسبت میان شجاعت و تدبیر بود. فرمانده باید باقی بماند تا امکان هدایت، تصمیم‌گیری و استمرار نبرد حفظ شود.

۴. تمسخر هدفدار دشمن و جنگ روانی

یکی از شیوه‌های دشمن در جنگ روانی، تمسخر هدفدار است. دشمن می‌کوشد با تحقیر تاکتیک‌های دفاعی، پنهان‌ماندگی یا تدابیر حفاظتی، نیروهای خودی را به رفتارهای احساسی و نمایشی وادار کند. هدف از این عملیات روانی آن است که فرماندهان و مقامات، برای پاسخ به تمسخر دشمن، از موضع امن خارج شوند، حضور خود را آشکار کنند یا تصمیماتی بگیرند که به سود دشمن تمام شود. این شیوه، به ویژه در فضای رسانه‌ای و مجازی، بسیار پررنگ است. دشمن می‌کوشد پنهان‌ماندگی را به ترس، تدبیر را به ضعف، و احتیاط را به عقب‌نشینی تعبیر کند. در حالی که فرماندهان و مسئولان نباید بر اساس القائات دشمن تصمیم بگیرند، بلکه باید بر اساس تحلیل واقع‌بینانه، مصلحت جبهه و منطق راهبردی عمل کنند.

در اینجا، آیه ۲۱۶ سوره بقره می‌تواند راهنمایی مهم باشد:

«...عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

چه بسا چیزی را ناخوش دارید، در حالی که خیر شما در آن است؛ و چه بسا چیزی را دوست بدارید، در حالی که شر شما در آن است؛ و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

تمسخر دشمن امری ناخوشایند است و ممکن است انسان را به واکنش شتاب‌زده وادارد. اما همین امر ناخوشایند، اگر موجب حفظ تاکتیک صحیح و جلوگیری از افتادن در دام دشمن شود، در حقیقت به خیر جبهه خودی خواهد بود. دشمن می‌خواهد آنچه را به سود ماست، زشت و ناپسند جلوه دهد؛ اما عقلانیت ایمانی

اقتضا می‌کند که معیار تصمیم‌گیری، رضایت دشمن یا ترس از تمسخر او نباشد. بر این اساس، پاسخ صحیح به تمسخر دشمن، نمایش احساسی و افشای زود هنگام نیست، بلکه صبر، بصیرت، پایداری روانی و ادامه مسیر عقلانی است.

۵. پنهان‌ماندگی بهنگام؛ تاکتیکی با اثر هجومی

پنهان‌ماندگی بهنگام فرماندهان و نیروهای مؤثر، در ظاهر اقدامی دفاعی به نظر می‌رسد؛ اما در سطح راهبردی، می‌تواند کارکردی هجومی داشته باشد. زیرا هدف آن صرفاً محافظت از افراد نیست، بلکه محروم کردن دشمن از شناخت، پیش‌بینی و تصمیم‌گیری دقیق است. دشمن هنگامی می‌تواند طراحی مؤثر انجام دهد که از محل، وضعیت، ساختار و تصمیمات فرماندهی طرف مقابل آگاه باشد. پنهان‌ماندگی هوشمندانه، این امکان را از دشمن می‌گیرد و او را در فضای ابهام و عدم قطعیت قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، دشمن به جای طراحی فعال، ناچار به واکنش‌های پراکنده و پرهزینه می‌شود.



از این منظر، پنهان ماندگی سه کارکرد مهم دارد:

نخست، حفظ توان رزمی و استمرار فرماندهی. وقتی فرماندهان و نیروهای کلیدی از آسیب دشمن حفظ شوند، توان تصمیم‌گیری و سازمان‌دهی جبهه باقی می‌ماند. این امر امکان ضربه‌زدن مؤثر در زمان مناسب را حفظ می‌کند.

دوم، ایجاد غافلگیری و عدم قطعیت برای دشمن. پنهان ماندگی موجب می‌شود دشمن نتواند زمان، مکان و جهت تصمیمات بعدی را به درستی پیش‌بینی کند. همین ابهام، بخشی از قدرت بازدارندگی و ابتکار عمل است.

سوم، حفظ ابتکار عمل. وقتی دشمن از وضعیت دقیق فرماندهی آگاه نیست، ناچار است در موضع واکنش باقی بماند. اما جبهه خودی می‌تواند زمان و شیوه اقدام بعدی را بر اساس مصلحت خود انتخاب کند.

بنابراین، پنهان شدن بهنگام، اگر در چارچوب تدبیر و برنامه‌ریزی باشد، صرفاً کناره‌گیری از میدان نیست؛ بلکه نوعی مدیریت فعال صحنه نبرد و تحمیل ابهام بر دشمن است.

۶. تدبیر در نبرد؛ جلوه‌ای از حکمت الهی

حکمت الهی اقتضا می‌کند که مؤمنان در نبرد، تنها به یک شیوه ثابت اکتفا نکنند. گاهی تکلیف، حضور مستقیم در میدان است و گاهی حفظ نیروهای کلیدی برای استمرار فرماندهی. گاهی شجاعت در آشکار شدن است و گاهی شجاعت در تحمل تمسخر دشمن و باقی ماندن در موضع تدبیر. پنهان ماندگی موفقیت‌آمیز فرماندهان، ضمن حفظ توان رزمی، به نیروهای خودی پیام ثبات و استمرار می‌دهد و به دشمن نشان می‌دهد که حذف اشخاص کلیدی، به سادگی ممکن نیست. این مسئله برای دشمن هزینه محاسباتی ایجاد می‌کند و او را در شناخت صحنه دچار خطا می‌سازد. درک

این حقیقت که گاهی «پنهان ماندن» خود بخشی از نبرد است، نشانه بلوغ راهبردی است. فرمانده عاقل کسی نیست که برای پاسخ به جنگ روانی دشمن، خود را در معرض خطر بی‌فایده قرار دهد؛ بلکه کسی است که با ترکیب شجاعت، تدبیر، توکل و محاسبه، امکان پیروزی پایدار را فراهم می‌کند.

نتیجه‌گیری

جنگ، صحنه ترکیب شجاعت آشکار و تدبیر پنهان است. همان‌گونه که حضور میدانی در جای خود می‌تواند لازم و اثرگذار باشد، پنهان ماندگی بهنگام فرماندهان و نیروهای مؤثر نیز می‌تواند ضرورتی شرعی، عقلایی و راهبردی باشد. فقه اسلامی، با تکیه بر اصولی مانند حفظ نفس، قاعده اهم و مهم، و مشروعیت تدبیر جنگی، این رویکرد را تأیید می‌کند. سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نشان می‌دهد که تدبیر و توکل از یکدیگر جدا نیستند. پنهان شدن در غار ثور و ساخت عریش در بدر، هر دو گواه آن‌اند که حفظ جان فرمانده و استمرار رسالت یا فرماندهی، بخشی از عقلانیت دینی در میدان خطر است. از سوی دیگر، تمسخر هدفدار دشمن نباید معیار تصمیم‌گیری فرماندهان باشد.

دشمن می‌کوشد با عملیات روانی، تدابیر حفاظتی را به ضعف تعبیر کند و نیروهای کلیدی را به آشکار شدن و خطای محاسباتی وادارد. مقابله با این ترفند، نیازمند بصیرت، استقامت روانی و وفاداری به منطق راهبردی است. در دنیای امروز، که ترور هدفمند و جنگ اطلاعاتی به بخش مهمی از نبردها تبدیل شده است، هوشیاری فرماندهان و مقامات در برابر تهدید ترور، مسئولیتی الهی و ملی است. اتخاذ رویکردی هوشمندانه، مبتنی بر حفظ اسرار، تدبیر امنیتی، صبر در برابر عملیات روانی و توکل بر خداوند، یکی از ارکان پیروزی در جنگ رمضان و نبردهای آینده خواهد بود.



وَلَعَنَ اللَّهُ شَمْرًا



آقای شهید ایران حسینی بود، حسینی اندیشید، حسینی حرکت کرد،
حسینی جهاد و مقاومت نمود، حسینی زیست، و حسینی خون خود را در
راه مکتب حسین تقدیم کرد و به شهادت رسید.